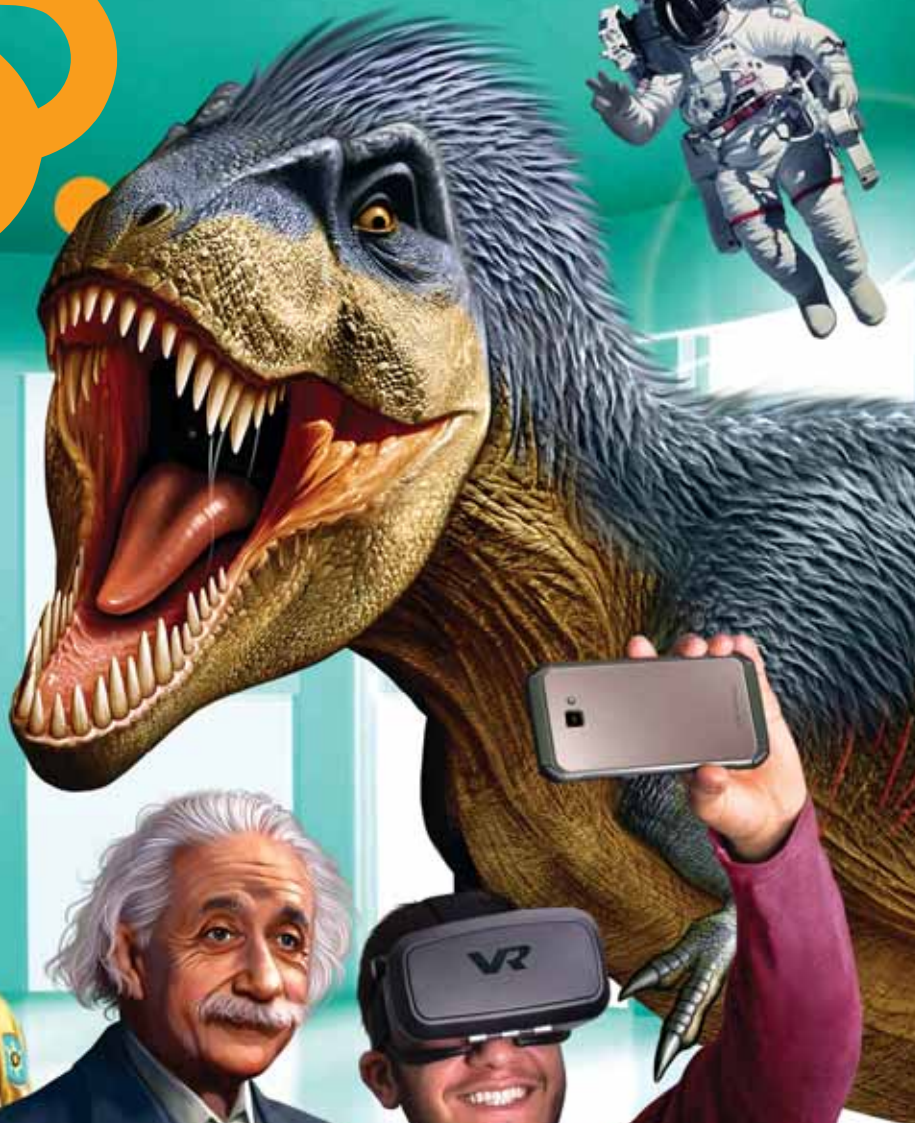


روشنده جوان



ماده نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و سوم / پیاپی ماه ۱۳۹۶
شماره پیاپی دریا ۲۸۰ / ۴۸ صفحه / ۱۱۰۰۰ ریال

دانش آموزان دوره متوسطه دوم



چهره زیبای علم
چگونه با علم آشتی کنیم

آموزش ساخت عینک VR
و ساخت فیلم سه بعدی





و از هر چیز جفتی بیافریدیم باشد که پند بگیرید. سوره ذاریات، آیه ۴۹

بنیاد علمی تحقیقاتی ولکام (Wellcome) در بریتانیا، هر ساله بهترین تصاویر علمی در حوزه پزشکی و زیست‌شناسی را معرفی می‌کند. این تصویرسازی با عنوان «دانه‌های گرده» یکی از برندگان جایزه عکس ولکام است.

دانه‌های گرده با ابعادی بین ۰/۱ تا ۰/۱ میلی‌متر و در شکل‌های مختلف، از اندامی در گل‌ها به نام بساک آزاد می‌شوند. این دانه‌ها حاوی سلول جنسی نر هستند و اگر به اندام مادگی گل برسند، سبب تولید مثل می‌شوند. عوامل خارجی مثل حشرات، پرندگان و باد، فرایندهای غیر مستقیمی هستند که باعث انتقال دانه‌های گرده از روی گل می‌شوند.

دانه‌های گرده تأثیر خودشان را در زندگی ما هم می‌گذارند و موجب بعضی از حساسیت‌های فصلی می‌شوند.

روشنه جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره سی و سوم / بهمن ماه ۱۳۹۶ / شماره پیاپی ۲۸۰
e-mail: javan@roshdmag.ir



ملاقات با چهره زیبای علم

- درس‌های مدرسه سخت هستند. مدام از ما امتحان می‌گیرند. اصلاً حال و حوصله فلان درس را ندارم.
- یکی از معلم‌هایمان خوب درس نمی‌دهد. به همین خاطر چیزی از آن درس نمی‌فهمم و انگیزه‌ای هم برای خواندنش ندارم.
- و ...

بعضی از پیام‌هایی که برای ما می‌فرستید، چنین مضمونی دارند. درست است که در این زمینه کار زیادی از مجله ما بر نمی‌آید، ولی به هر حال نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم. پیشنهادی برایتان داریم که شاید مفید باشد:

همه ما به موضوعات خاصی علاقه‌مند هستیم و دوست داریم در مورد آن‌ها اطلاعات بیشتری کسب کنیم. در این موضوعات بدون هیچ معلم یا کتابی، راه خودمان را پیدا می‌کنیم. در کتابخانه مدرسه یا سایت‌های اینترنتی به دنبالش می‌گردیم و تا زمانی که سیر تا پیاز آن را در نیابیم، بی‌خیال نمی‌شویم. محال است بگویید این اتفاق تا به حال برایتان پیش نیامده است. حالا ممکن است یک نفر به فناوری‌های جدید علاقه‌مند باشد و یک نفر اخبار سلبریتی‌ها را دنبال کند.

بیاید از این حس کنج‌کاوی و علاقه ذاتی که در وجود همه ما هست، برای درس‌های مدرسه استفاده کنیم. اگر با بعضی از درس‌ها خیلی مشکل دارید و هر کار می‌کنید با آن‌ها رفیق نمی‌شوید، شاید به خاطر این باشد که هنوز موضوع مورد علاقه‌تان را در آن درس پیدا نکرده‌اید. پس دنبال آن باشید. وقتی به بعضی از مخاطبان مجله، این توصیه را گفتم، جواب دادند: «آخر هیچ کجای بعضی از درس‌ها برامان جذاب نیست و از هیچ کدام از موضوعات فلان درس خوشمان نمی‌آید». بله می‌دانم. قبول دارم که الان این‌طور است. چون هنوز موضوع مورد علاقه‌تان را در آن درس پیدا نکرده‌اید، ولی اگر یک زحمت اولیه بکشید، حتماً سوژه‌های جذابی ذهنتان را قلقلک می‌دهند.

مثلاً اگر از درس تاریخ خوشتان نمی‌آید، به یک موزه جذاب بروید یا یک مستند تاریخی با کیفیت ببینید. آن وقت ناگهان به خودتان می‌آید و می‌بینید بعضی از موضوعات برایتان جذاب شده‌اند. دیگر دست خودتان نیست، حتی اگر نخواهید هم آن‌ها را دنبال می‌کنید.

در درس فیزیک و شیمی و زیست می‌توانید اخبار علمی روز را بخوانید، یا از نرم‌افزارها، اپلیکیشن‌های موبایل و ... برای آشنایی بیشتر با موضوعات علمی استفاده کنید. یکی از ایده‌های جالب در این زمینه عینک‌های VR هستند که در یوتیوب علم این ماه به آن پرداخته‌ایم.

یکی از شیوه‌های دیگر آزمایش‌های علمی است. وقتی شما درگیر یک آزمایش می‌شوید (نه به عنوان تماشاچی)، خودتان مانند یک دانشمند واقعی شروع به کشف می‌کنید. کشف کردن برای همه لذت‌بخش است و می‌تواند موتور محرکه خوبی باشد. در این زمینه می‌توانید از آزمایش‌هایی که در کانال تلگرام‌مان گذاشته‌ایم، استفاده کنید (با هشتگ #آزمایش_ماه).

حس ناراحتی و تنفری را که نسبت به بعضی از درس‌ها دارید، کنار بگذارید. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند». باور کنید درس‌های محیط زیست، تفکر و سواد رسانه‌ای، هندسه، زمین‌شناسی، هنر و ... دریایی از مباحث متنوع هستند که اگر در شرایط خوبی با آنها روبرو شوید، به وجد می‌آید. مسئله اساسی یافتن آن لحظه‌های هیجان‌انگیز است. وقتی ما به یک موضوع علمی علاقه‌مند می‌شویم، خودمان با اشتیاق آن را مطالعه می‌کنیم. بنابراین یادگیری مان بیشتر می‌شود. در کلاس درس هم مسلط‌تر ظاهر می‌شویم و در نتیجه اعتماد به نفس بیشتری پیدا می‌کنیم. این توصیه را جدی بگیرید. شاید یک روز عاشق درسی شدید که امروز از آن متنفرید!

سیدامیر سادات موسوی



مدیرمسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلائی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی
دستیار دبیر: مریم سعیدخواه
طراح گرافیک: وهب رامزی
ویراستار: بهروز راستانی

شمارگان: ۹۰۰۰۰ نسخه
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۶-۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸-۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران- صندوق پستی
۱۵۸۷۵/۶۵۶۷ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
www.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۶۷۳۰۸

طرح جلد: محمد حقانی

فهرست

۲ این روزها

۴ جوان پهلوان

۶ روی پرده

۸ ای ایران

۱۰ هنرستان

۱۲ خانه پوشالی

۱۴ گپ

۱۶ خوراک مغز

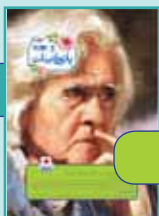
۱۸ علامت سؤال

۲۰ نقشه راه

۲۱ باتوق ادبیات

۳۳ باتوق علم

۴۱ باتوق طنز



ميلاد دختر امام علی (ع)

حضرت زینب (س) سومین فرزند حضرت زهرا (س) و امام علی (ع) بود. می‌گویند هنگام تولد ایشان پیامبر (ص) در شهر حضور نداشتند و وقتی بازگشتند، علی (ع) از ایشان خواست نامی برای دخترشان انتخاب کنند. زینب نامی بود که جبرئیل از سوی خدا به پیامبر وحی کرد. زینب (س) در واقعه عاشورا ۵۲ سال داشت. او زنی شجاع با کلامی شیوا بود که توانست با سخنانش در دفاع از نهفت عاشورا پشت یزیدیان را بر خاک بمالد. ایشان بعد از واقعه‌ی عاشورا پرستاری مجروحان و بازماندگان عاشورا را به عهده گرفت. به این خاطر است که «روز پرستاره» در تقویم ما با روز تولد حضرت (س) یکی شده است.



بهمن ماه

ایران روز



تبریز برای قم

قیام مردم تبریز به مناسبت
چهلمین روز شهدای قم

در جریان انقلاب یکی از حرکت‌های تأثیرگذار مردم، برگزاری مراسم چهلیم برای شهدای شهرهای دیگر بود. اول مردم قم برای اعتراض به چاپ مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات تظاهرات کردند و تعدادی از آن‌ها شهید شدند. بعد مردم تبریز در ۲۹ بهمن که بین انقلابیون «عزای عمومی» اعلام شده بود، چهلیم مردم قم را گرامی داشتند و با برپایی تظاهراتی تعدادی از آن‌ها شهید شدند. مراسم چهلیم تبریزی‌ها هم در اصفهان، یزد، جهرم و... برگزار شد. در گزارشی که برای ساواک تهیه شده بود، درباره واقعه تبریز آمده بود: «۵۸۱ نفر دستگیر، ۹ نفر کشته و ۱۱۸ نفر زخمی، به‌علاوه ۳ دستگاه تانک، ۲ سینما، یک هتل، کاخ جوانان، محل حزب رستخیز و تعدادی اتومبیل شخصی و دولتی به آتش کشیده شدند».

زهرا صالحی‌زاده

با پیروزی انقلاب اسلامی بعد از ۲۵ قرن، ایرانیان توانستند سرنوشت خود را خود به دست بگیرند و برای کشورشان رئیس‌جمهور تعیین کنند. در ادامه، اتفاقات روزهای آخر پیش از انقلاب اسلامی را بررسی کرده‌ایم. روزهایی که شاه فرار کرده بود، بختیار اداره امور را در دست داشت و هم زمان، امام می‌خواست دولت موقت تشکیل دهد. روزهایی که به آن «دهه فجر» می‌گوئیم.

امام در بهشت‌زهرا دولت بختیار را غیرقانونی خوانده بودند و حالا می‌خواستند با همراهی شورای انقلاب، دولت موقت تشکیل دهند. در جلسه شورای انقلاب، مهندس مهدی بازرگان برای نخست‌وزیری دولت موقت انتخاب شد.

چهاردهم بهمن ۱۳۵۷

امام خمینی (ره) بعد از حدود ۱۴ سال تبعید به ایران بازگشتند. ایشان نزدیک به یک سال در ترکیه و ۱۲ سال در عراق بودند. ۳ ماه آخر این تبعید هم در فرانسه گذشت. ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ روزی بود که امام در نامه‌ای از مردم فرانسه تشکر کردند و با پرواز انقلاب به تهران آمدند. اولین سخنرانی ایشان بعد از ورود، در بهشت زهرای تهران بود.

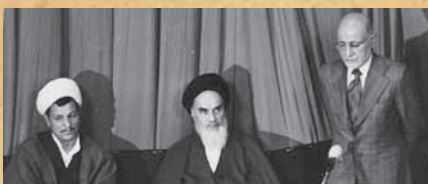


دوازدهم بهمن ۱۳۵۷

ابتدا مدرسه رفاه برای دیدار امام با مردم در نظر گرفته شد. اما بعد به خاطر کوچک بودن مدرسه، امام در مدرسه علوی با مردم ملاقات کردند. ایشان در سخنرانی ۱۳ بهمن در این مدرسه گفتند: «رؤیسم سلطنتی از اول خلاف عقل بود... هر ملتی باید خودش سرنوشت خودش را تعیین کند».

پنجم بهمن ۱۳۵۷

شورای انقلاب جلسه‌ای تشکیل داد، تا جواب مهندس بازرگان را بدهد. پاسخ ایشان مثبت بود. امام با حکمی ایشان را مسئول تشکیل دولت موقت کردند.



پانزدهم بهمن ۱۳۵۷



- ۳ سال: از زمان شروع ساخت این ماهواره تا زمانی که در مدار فضا قرار گرفت ۳ سال طول کشید.
- ۱۵ بار: این ماهواره در ۲۴ ساعت، ۱۵ بار به دور زمین می‌چرخد.
- ۹: ایران نهمین کشوری بود که توانست مستقلاً ماهواره به آسمان پرتاب کند.
- ۸۲ روز: عمر مداری ماهواره امید از ابتدا حدود ۳ ماه تخمین زده شد و در واقعیت بعد از ۸۲ روز عمر مداری آن پایان گرفت. از تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۸۸ دیگر ماهواره امید بر مدارش دیده نشد.
- ۲۷ کیلوگرم: وزن ماهواره امید ۲۷ کیلوگرم و ابعاد تقریبی آن ۴۰ در ۴۰ سانتی متر مکعب بود.

اولین ماهواره ساخت کشور ایران با موفقیت به مدار فضا پرتاب شد.

امام آمد

د ۲۵۰۰ عدد بسیار بزرگی است. اگر به دنبالش واژه ساله بیاید که دیگر غلغله‌ش چند برابر می‌شود. کاری که امام خمینی (ره) توانست با پشتوانه و کمک مردم بزرگ ایران انجام دهد، پایان دادن به ۲۵۰۰ سال حکومت پادشاهی بر ایران بود.



ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه شورای عالی ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرد. بختیار که قرار بود در این روز در حضور مهندس بازرگان استعفا بدهد، در جلسه حاضر نشد. او با هلی‌کوپتر به منزل یکی از آشناهایش گریخت و شش ماه بعد مخفیانه از ایران خارج شد. انقلاب پیروز شده بود.

یست و دوم بهمن ۱۳۵۷



گروهی از طرفداران شاه و بختیار در ورزشگاه امجدیه تجمع کردند. مهندس بازرگان، در دانشگاه تهران رئیس برنامه‌های دولت خود را بیان کرد. قرار بود امروز بختیار از سمتش استعفا بدهد اما او این کار را عقب انداخت و وعده ۲۲ بهمن را داد.

یست و یکم بهمن ۱۳۵۷

مدت زمان حکومت نظامی طولانی‌تر اعلام شد، ولی امام آن را ملنی اعلام کردند و گفتند: «اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند...»

یستم بهمن ۱۳۵۷

مهندس بازرگان با وسایل شخصی‌اش به مدرسه علوی رفت. او گفت که در مقر امام کار خواهد کرد و به نخست‌وزیری نخواهد رفت. همین‌طور در این روز عده‌ای تلاش کردند تا آقای بختیار را راضی به استعفا کنند. بختیار مخالف بود.



هجدهم بهمن ۱۳۵۷

بعد از معارفه رسمی مهندس بازرگان در آمفی‌تئاتر مدرسه علوی، امام ایشان را مؤلف کرد که «فراندم بر گزار کند و مجلس مؤسسان» (خبرگان) تشکیل دهد تا قانون اساسی را تصویب کنند. به دنبال این اتفاقات آقای بختیار گفت: «در ایران تنها يك حکومت وجود خواهد داشت. مهندس بازرگان نیز در جواب او گفت: «این تهدیدها کوچک‌تر از آن است که بتوان درباره آن اندیشه‌ای کرد...»

شانزدهم بهمن ۱۳۵۷



نوزدهم بهمن ۱۳۵۷

صبح این روز اتفاق مهمی رخ داد. ساعت ۱۰ ده‌ها نفر از کارکنان نیروی هوایی و زمینی ارتش و همافران به مدرسه علوی رفتند و با امام بیعت کردند. تصویرهای این دیدار در برخی از روزنامه‌های وقت منتشر شد. اما ستاد ارتش برخی از این تصویرها را تکذیب کرد. بعد از انقلاب، روز ۱۹ بهمن «روز نیروی هوایی» نامیده شد.

هفدهم بهمن ۱۳۵۷

مردم به دستور امام در حمایت از دولت راه‌پیمایی کردند. بختیار در مجلس شورا گفت: «دولت موقت ... چنانچه بخواهد به فعالیت ادامه دهد، با آن مقابله می‌کنم» و امام گفتند: «کار عاقلانه و مفید به حال کشور این است که بختیار و ارتش در مقابل انقلاب اسلامی، عکس‌العملی مثبت داشته باشند.»

عکاسی فارسی

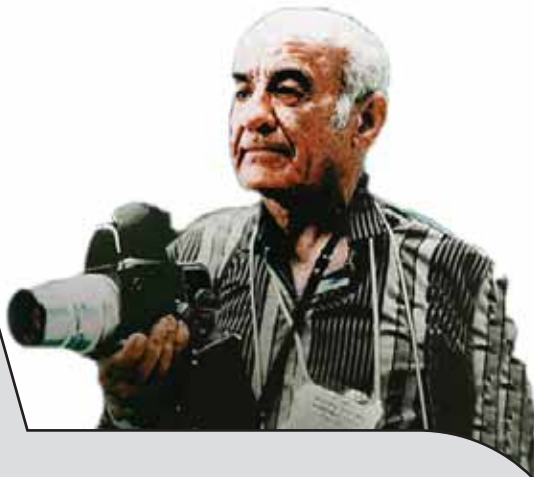
نگاهی به زندگی قاسم فارسی

پدر عکاسی ورزشی ایران

ایران اولین بار در بازی‌های المپیک ۱۹۴۸ بود که به خانواده بازی‌های المپیک پیوست. در این سال علاوه بر تمامی ورزشکاران، مربیان و سایر مسئولان حاضر در کاروان ایران، یک عکاس نیز در جمع کاروان ایران دیده می‌شد: **میرابوالقاسم فارسی**. او متولد ۱۲۹۹ در شهر تهران بود. او بعد از گذراندن دوران تحصیل در دبیرستان البرز، در سال ۱۳۱۸ وارد دانشسرای عالی تربیت بدنی شد و دو سال بعد دیپلم ورزش خود را دریافت کرد. به این ترتیب فارسی در ۲۱ سالگی دبیر دبیرستان نظام شد و به عنوان معلم ورزش، شاگردان بسیاری را تربیت کرد. با این وجود علاقه اصلی او به عکاسی ورزشی بود. فارسی درباره روی آوردن به عکاسی می‌گفت: از کودکی به ورزش و تماشای عکس‌های ورزشی علاقه‌مند بودم. اما در ایران آن روزگار چنین تصاویری در هیچ مجله و روزنامه‌ای چاپ نمی‌شد. از همین جهت تصمیم گرفتم تا دوربینی بخرم و از اتفاقات ورزشی عکس بگیرم.

فارسی که خود دانش آموخته ورزش بود، می‌گفت: «بهترین راهنمای من در عکاسی ورزشی، پیشینه من در جایگاه ورزشکار و معلم ورزش بود. لحظه‌های ورزشی را می‌شناختم و می‌دانستم اوج حرکت ورزشی کجاست و زیبایی‌های نهفته آن در کجا نمود می‌یابد.»

در سال ۱۳۲۶ کمیته ملی المپیک ایران تأسیس شد فارسی همکاری خود را با این کمیته آغاز کرد. این همکاری نیم قرن طول کشید. او در طول زندگی خود تا سال ۱۳۸۲ در هشت المپیک، هفت دوره بازی‌های آسیایی و بسیاری از رقابت‌های جهانی حضور یافت و جوایز بسیاری برای عکس‌های خود به دست آورد. از جمله برنده مدال هنر کشور چین و همچنین دیپلم افتخار عکاسی در المپیک ۱۹۶۰ شد.



اولین عکس‌های ورزشی

داستان شکل‌گیری عکاسی ورزشی در جهان

واژه «Photography» (به معنی عکاسی) از دو واژه یونانی «photo» (نور) و «graphing» (ثبت کردن) گرفته شده است.

نخستین عکس در آوریل سال ۱۸۲۷، توسط ژوزف نیسپور نیپس، مخترع فرانسوی گرفته شد. عکس وی برای ظاهر شدن باید هشت ساعت در معرض نور قرار می‌گرفت. پس از مدت کوتاهی نیز نقش تصویر از بین می‌رفت. با این حال، برای عکاسی از میدان‌های ورزشی لازم بود که بیشتر از نیم قرن انتظار کشید. در قرن ۱۹ به ابتکارات نشریاتی چون «پلیس گازت» در ایالات متحده عده‌ای نقاش به کنار میدان‌های مسابقه می‌آمدند تا از لحظه‌های مهم نقاشی کنند!

ریچارد فاکس، سردبیر این نشریه، می‌گفت: اگر خوانندگان قدرت خواندن ندارند، باید تصویر در اختیار آن‌ها گذاشت تا با نگاه کردن به تصویرها، متوجه محتوای مطلب شوند. نخستین عکس‌های ورزشی نیز در خارج از میدان مسابقه و در استودیوی عکاسی از ورزشکارانی گرفته شد که قرار بود در مسابقات بزرگ بوکس شرکت کنند.

این‌گونه بود که عکاسی ورزشی به هنری بزرگ تبدیل شد و نشریه پلیس گازت هم ۱۳۰ سال قبل رکوردی عجیب در فروش

برجای گذاشت؛ فروش ۴۰۰ هزار نسخه از یک شماره! به مرور با پیشرفت

دوربین‌ها، امکان گرفتن عکس از مکان‌های باز ورزشی نیز مهیا شد. به طوری

که با آغاز بازی‌های المپیک نوین (۱۸۹۶)، امکان عکاسی از میدان‌های ورزشی و مسابقه‌های گوناگون این المپیک نیز فراهم شد.



خاطرات مغازه عکاسی

در میدان امام حسین (ع) یک مغازه عکاسی باز کردم و اسمش را گذاشتم: «فوتو آنا». کار عکاسی می‌کردیم و این بود که به برادرم باقر که حالا دیگر عکاس شده بود، گفتم: داداش بیا اینجا را با هم اداره کنیم. چون من به ورزش علاقه داشتم، می‌خواستم کنارم فردی مورد اعتماد باشد که در غیابم، خیالم از بابت مغازه راحت باشد! همان اوایل، علی کاوه یکی از شاگردهایی بود که در هفت سالگی آمد در مغازه ما و مشغول به کار شد. من هم دوست داشتم این بچه را جوری تربیت کنم که عکاس خوبی بشود خیلی هم زحمت کشیدم تا بالاخره توانستم به ضرب کتک و محبت و تشویق، عکاسش کنم. به‌طوری که خودش الان تعریف می‌کند، صبح که می‌خواست بیاید دم مغازه، مادرش دعا می‌کرد و بهش فوت می‌کرد تا از دست من در امان باشد!

* بخشی از کتاب «حاجی زرافشان» (زندگی‌نامه اسماعیل زرافشان عکاس ورزشی، نوشته محمدسعید مدنی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۹۰)



کدام ورزش‌ها قد انسان را بلند می‌کنند؟

حتماً شنیده‌اید که برخی از ورزش‌ها قد انسان را بلند می‌کنند؛ مثل بسکتبال. از طرف دیگر، شاید شنیده باشید که برخی محققان هم می‌گویند که چنین نیست و فقط تغذیه و خواص اثری انسان سبب بلند شدن قد می‌شود. به‌نظر شما کدام یک درست می‌گویند؟

در حقیقت هر دو دسته درست می‌گویند. زیرا برای بلند شدن قد، باید بیشتر ورزش‌هایی را انجام داد که حالت کششی دارند. البته در کنار ورزش کردن نوع تغذیه نیز در روند بلند شدن قد تأثیرگذار است. افراد باید از موادی که بیشتر حاوی کلسیم و پروتئین هستند استفاده کنند.

کسانی که به دنبال بلند شدن قد خود هستند، باید به صورت مرتب ورزش‌های کششی را انجام دهند و به ورزش‌هایی بپردازند که حالت کششی به سمت بالا داشته باشند. مثل حرکات بارفیکس.

یکی از خصوصیات تأثیرگذار برخی ورزش‌ها این است که عضلات در دو سر مفصل کش می‌آیند. از جمله این ورزش‌ها، شناسخت، در شتا، بدن حالت کششی پیدا می‌کند و طول عضلات بیشتر می‌شود. والیبال هم دیگر رشته‌ای است که به دلیل جهش‌ها و کشیده شدن بدن هنگام ضربه در رشد قامت تأثیر دارد. ژاپنی‌ها از جمله کشورهایی بودند که با کمک والیبال توانستند متوسط قامتشان را بالا ببرند.

این ورزش‌هایی که ذکر شد، مفیدترین ورزش‌ها برای بلند شدن قد هستند. شما هم اگر به دنبال بلندتر شدن قامت خود هستید، هر چه زودتر دست به کار شوید چون تا ۲۰ سالگی زمان زیادی ندارید!



عرصهٔ سیمرغ

جشنوارهٔ فیلم فجر

در کشورهای گوناگون دنیا، جشنواره‌های متعدد سینمایی در طول هر سال برگزار می‌شوند. در این جشنواره‌ها، تعدادی از آثار سینمایی جدید، در مدتی کوتاه نمایش داده می‌شوند. معمولاً بین بخشی از آن‌ها رقابت برگزار می‌شود و جایزه‌هایی اهدا می‌شود.

«جشنوارهٔ فیلم فجر» معروف‌ترین و مهم‌ترین جشنوارهٔ سینمایی در ایران است که هر سال در دههٔ فجر برگزار می‌شود.

تاریخچه



جشنوارهٔ فیلم فجر از سال ۱۳۶۱، هر سال در بهمن ماه برگزار می‌شود. امسال در سی‌وششمین دوره این جشنواره قرار داریم. تا سال ۱۳۷۴ فقط فیلم‌های ایرانی در این جشنواره شرکت می‌کردند، اما از این سال

به بعد، تولیدات سینمای دیگر کشورها هم در دامنهٔ این جشنواره قرار گرفت.

بخش‌های جشنواره فجر

در قسمت «سینما حقیقت»، فیلم‌های مستند اکران می‌شوند. قسمت «نگاه نو» به نخستین فیلم‌های ساخته شده توسط کارگردانان اختصاص دارد. بخش «هنر و تجربه» نیز در سال ۱۳۹۳ به جشنواره اضافه شد و فیلم‌های سینمای هنر و تجربه در آن شرکت می‌کنند. به جز این بخش‌ها، بخش انیمیشن جشنواره هم به تازگی فعال شده است.

جشنوارهٔ فجر در دو قسمت سینمای ایران و سینمای جهان برگزار می‌شود. طی این سال‌ها، سینمای ایران خود شامل چند بخش بوده است. بخش «سودای سیمرغ»، اصلی‌ترین قسمت حوزهٔ سینمای ایران است که در آن فیلم‌های جدید داخلی به رقابت می‌پردازند. هیئت داوران که از چند نفر از اشخاص حرفه‌ای با سابقه سینمایی تشکیل می‌شود، برندگان جایزه‌های این بخش را انتخاب می‌کنند. فیلم‌هایی که تا پیش از جشنواره، در داخل یا خارج از کشور اکران عمومی نشده‌اند، می‌توانند در بخش سودای سیمرغ شرکت کنند. هیئت انتخاب جشنواره، از بین آثار متقاضی حداکثر ۲۲ اثر را که کیفیت بالاتری دارند، برای شرکت در رقابت انتخاب می‌کند.

جوایز

«سیمرغ بلورین» نام اصلی‌ترین جایزه جشنواره فجر است که در زمینه‌های متفاوت به هنرمندان سینمایی اهدا می‌شود. نام این جایزه از مرغ افسانه‌ای ایرانیان گرفته شده است. «دیپلم افتخار» و «لوح زرین» از جمله دیگر جایزه‌های این جشنواره‌اند.



رکوردداران جشنواره فجر



ابراهیم حاتمی‌کیا تاکنون پنج سیمرغ بلورین «بهترین فیلم» را دریافت کرده است و رکورد این بخش را در اختیار دارد.



مجید مجیدی با چهار سیمرغ بلورین «کارگردانی»، رکورد بیشترین تعداد سیمرغ کارگردانی جشنواره فجر را اختیار دارد.



«فیلم‌های پرده آخر»، «آژانس شیشه‌ای»، «بوی کافور، عطریاس»، «دوئل» و «رستاخیز» با کسب مجموعه هشت سیمرغ بلورین، بیشترین جوایز اصلی جشنواره را تاکنون کسب کرده‌اند.



پرویز پرستویی تنها بازیگری است که تاکنون توانسته است، دو دوره متوالی سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول را تصاحب کند. او در دوره‌های ۲۳ و ۲۴ جشنواره، برای فیلم‌های «بید مجنون» و «به نام پدر» برنده این جایزه شد. پرستویی با کسب چهار سیمرغ بلورین بازیگر نقش اول مرد، رکورددار این جایزه است.

سینما فستیوال

هر سال در شب آخر جشنواره فجر، مراسمی به‌عنوان اختتامیه برگزار می‌شود که چهره‌های متعدد هنری، فرهنگی و حتی سیاسی در آن حضور دارند. در این مراسم، از شرکت‌کنندگان در جشنواره تقدیر و جایزه‌های جشنواره به برندگان اهدا می‌شود. مراسم اختتامیه جشنواره فجر معمولاً از رسانه ملی نیز پخش می‌شود.



از نگاه تماشاگران

از دوره شانزدهم جشنواره، جایزه‌ای با عنوان «سیمرغ بلورین بهترین فیلم از نگاه تماشاگران» به جایزه‌های جشنواره فجر اضافه شد. این جایزه براساس آرای مردمی به فیلم برتر اهدا می‌شود. اصغر فرهادی، کمال تبریزی و ابراهیم حاتمی‌کیا، هر یک با کسب سه جایزه، رکوردداران این قسمت از جشنواره هستند.

جشنواره‌های سینمایی دیگر کشورها

نخستین جشنواره سینمایی مهم دنیا، «جشنواره فیلم ونیز» بود که از سال ۱۳۳۲ فعالیت خود را آغاز کرد (دقت کنید که مراسم اسکار، یک جشنواره نیست، صرفاً مراسم اهدای جایزه است). جشنواره‌های کن و برلین از جمله دیگر جشنواره‌های سینمایی معروف دنیا هستند. تاکنون فیلم‌های ایرانی نیز در جشنواره‌های خارجی شرکت کرده‌اند و برنده جایزه هم شده‌اند. به‌عنوان نمونه، سال گذشته فیلم «فروشنده» به کارگردانی اصغر فرهادی، موفق به کسب جایزه بهترین فیلم‌نامه و شهاب حسینی موفق به دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد از جشنواره کن شدند. به جز جشنواره فیلم فجر، جشنواره‌های تئاتر و موسیقی فجر نیز هر ساله در بهمن ماه برگزار می‌شوند و از معتبرترین جشنواره‌های هنری ایران هستند.





تا پیش از اکتشاف گورستان محوطه باستانی مسجد کبود، دورترین مدرک در مورد پیشینه تبریز متن کتیبه ای بود منسوب به **سارگن دوم** پادشاه آشور، مربوط به سال ۷۱۴ قبل از میلاد که ضمن شرح حمله وی به «اورارتو» از محلی به نام «تارویی» یا «تارماکسین» یاد می کرد که ظاهراً با محل تبریز فعلی منطبق بوده است.

بسیاری از منابع تاریخی قدمت تبریز و سکونت مردم در آن را نامعلوم عنوان کرده اند. اما کشفیات باستان شناسی نزدیک «مسجد کبود» و در داخل محدوده شهری، سابقه ای در حدود ۵۰۰۰ سال را برای تبریز نشان می دهد. تبریز یکی از قدیمی ترین شهرهای جهان است.

تبریز

پایتخت های ایران در طول تاریخ

با این همه بیشتر مورخان و جغرافی نویسان، آغاز سازمان شهری تبریز را پس از اسلام می دانند. فتح این شهر توسط مسلمانان باید همزمان با فتح آذربایجان در سال ۲۲ هجری قمری اتفاق افتاده باشد. براساس مدارک به دست آمده، تبریز در آن زمان شهری ویران و قصبه ای کوچک بوده است که بنابر نوشته **یاقوت حموی** در دوره **متوکل**، دهمین خلیفه عباسی، شخصی به نام **رواد ازدی** و پسرانش اولین حصار گرداگرد آن را می سازند و از این پس تبریز رو به آبادی و رونق می رود.



تبریز در زمان حکومت اتابک قزل ارسلان، سومین پادشاه اتابکان آذربایجان، آن اندازه آباد بود که به عنوان پایتخت از سوی وی انتخاب شد. در دوره اتابک مظفرالدین ازبک در حدود سال ۶۱۰ قمری، تبریز به زیباترین، آبادترین و پررونق ترین شهر آذربایجان و شمال غرب ایران تبدیل شد. به دستور مظفرالدین ازبک حصارها و بناهای قدیمی نوسازی و مستحکم شدند و آبراهه های بسیاری برای عبور آب در سطح شهر ساخته شدند. همچنین در این دوران، تبریز مرکز بافت و صدور انواع پارچه، شامل ختایی، عبایی، سجاده و اطلس بود. این رونق و شکوه متأسفانه با حمله مغولان دچار ضعف و تزلزل شد.



تبریز در دوره تیموریان تا صفویه همواره مرکز توجه حکام و فرمانروایان بود. حملات تیموریان و جنگ های امرای محلی هرچند مصائبی بر شهر وارد آورد، اما **کلاویخو**، سیاح اسپانیایی که میان سال های ۸۰۶ تا ۸۰۸ قمری از تبریز دیدار کرده است، خیابان ها، بازار و عمارت شهر را تحسین برانگیز دانسته است.

در سال ۹۰۷ قمری، شهر تبریز به عنوان اولین پایتخت حکومت صفویه انتخاب شد. تا آنکه **شاه طهماسب اول** بنا به دلایل امنیتی، پایتخت را در سال ۹۵۳ هجری به قزوین منتقل کرد. اختلافات و دشمنی میان ترکان عثمانی و بروز جنگ میان ایران و عثمانی باعث شد که تبریز طی حکومت صفویه چندین بار به تصرف ترکان عثمانی درآید.



در دوره ایلخانان مغول، پس از سال ها رخوت و سکوت، تبریز بار دیگر رونق خود را به دست آورد. **اباقاخان**، بار دیگر تبریز را به عنوان پایتخت انتخاب کرد. از وقایع مهم دوره ایلخانان، نشر و چاپ اولین اسکناس یا پول کاغذی به نام «چاو» در سال ۶۹۳ قمری در تبریز بود.

در دوره قاجار، تبریز به عنوان مرکز ایالت آذربایجان از اهمیت بسیار برخوردار بود. و وقوع جنگ های ایران و روسیه بر این اهمیت افزود. پس از آنکه روسیه، گرجستان را تصرف کرد و به قلمرو خود افزود، تبریز مرکز اصلی سپاهیان ایران و مبارزه علیه روس ها شد. استقرار عباس میرزا در این شهر و هدایت جنگ توسط وی منجر به احداث اولین کارخانه توپریزی، جیپخانه (اسلحه خانه)، و سپس راه اندازی اولین چاپخانه و انتشار روزنامه در این شهر شد. از زمان استقرار عباس میرزا در تبریز، این شهر در تمامی دوره قاجار به عنوان ولیعهد نشین و مرکز تربیت جانشین شاه انتخاب شد. طی جنگ های ایران و روس، در سوم ربیع الثانی ۱۲۴۳ نیروهای روسیه وارد تبریز شدند که همین امر از جمله دلایل انعقاد عهدنامه ترکمنچای در همان سال و خروج نیروهای روسیه از شهر بود. پس از پایان جنگ های ویرانگر ایران و روسیه، تبریز باوجود تمامی مشکلات و مصائب، و از جمله وقوع بیماری وبا و طاعون، بار دیگر رونق خود را به ویژه در امر تجارت باز یافت.



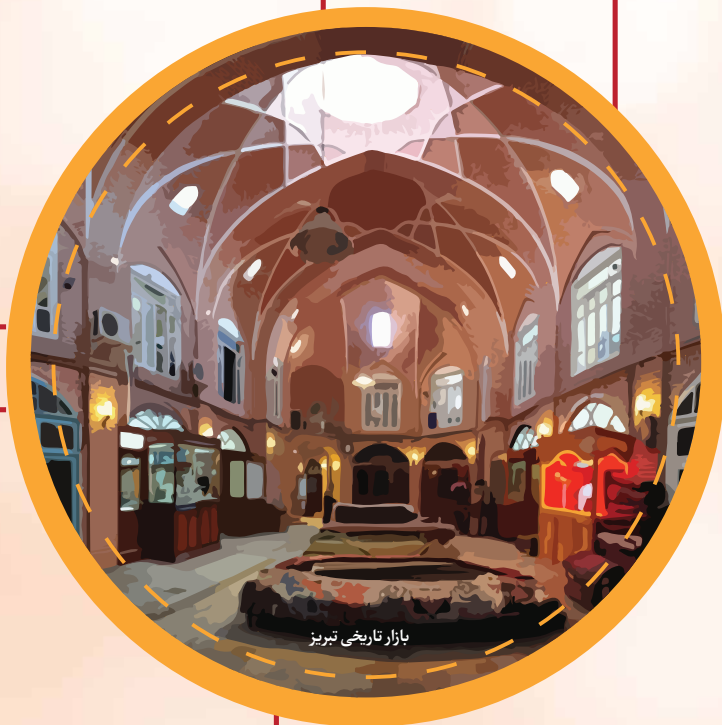
مردم تبریز در طول تاریخ ایران، به خصوص در تاریخ مشروطیت ایران نقش بسیار عمده ای داشتند. در وقایع انقلاب آذربایجان، قشون روس بار دیگر تبریز را اشغال کردند و تا سال ۱۹۱۴ م (۱۲۹۳ ش) که جنگ جهانی اول آغاز شد، در آنجا ماندند. در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۵ برابر با ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۳، بار دیگر تبریز به تصرف نیروهای روس درآمد و تا انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، در این شهر باقی ماندند.



در حال حاضر تبریز به عنوان مرکز استان آذربایجان شرقی از جمله شهرهای بسیار مهم و یکی از قطبهای اقتصادی و فرهنگی کشور به شمار می آید. این شهر همچنین از مهم ترین مراکز صنعتی ایران است.



شهر تبریز در زمینه آموزش و پرورش نیز از دوران قاجار جزو شهرهای پیشرو در ایران بوده است. اولین مدرسه ابتدایی در تبریز با همت میرزا حسن خان رشیدی در سال ۱۲۴۵ شمسی تأسیس شد و پنج سال پس از تأسیس دارالفنون در تهران، مدرسه نظامیه ای در این شهر شروع به کار کرد. دانشگاه تبریز (با نام دانشگاه آذربایجان) نیز یک سال پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴ شمسی تأسیس شد. این دانشگاه بعد از دانشگاه آذربایجان به دانشگاه تبریز تغییر نام داد. در حال حاضر شهر تبریز بعد از تهران به عنوان دومین شهر دانشگاهی ایران محسوب می شود.



بازار تاریخی تبریز

موقعیت تجاری این شهر از گذشته دور، موجبات توجه به امر راه سازی و شبکه های ارتباطی آن را فراهم آورده است. به همین دلیل و به منظور گسترش شبکه ارتباطی، فرودگاه تبریز در سال ۱۳۲۶ شمسی راه اندازی شد و از سال ۱۳۷۰ به فرودگاه بین المللی ارتقا یافت. راه آهن تبریز نیز که در سال ۱۲۹۱ شمسی تأسیس شده بود، امروزه بسیار گسترش یافته است و خط بین المللی تبریز نخجوان در آن فعال است. شبکه راه آهن شهری با پیشینه اولین خط تراموای ایران که در سال ۱۲۸۰ شمسی در این شهر تأسیس شد، از سال ۱۳۸۰ به عنوان چهارمین شبکه راه آهن شهری ایران کار خود را آغاز کرده است. پایانه اتوبوس رانی تبریز نیز نخستین پایانه مسافربری ایران است.



موزه قاجار آذربایجان

گذشته تاریخی و پرفراز و نشیب تبریز، بی تردید آثار و یادگارهای بسیاری در این شهر از خود به جای گذاشته است. برخی از مهم ترین آثار تاریخی و باستانی شهر عبارتند از:

ارگ تبریز: مربوط به سده هشتم هجری و دوره ایلخانان.

ربع رشیدی: مرکز فرهنگی شامل مسجد، کتابخانه و بیمارستان، مربوط به دوره ایلخانان.

بازار تبریز: بزرگ ترین بازار سرپوشیده جهان.

خانه مشروطیت: ساخته شده در ۱۲۴۷ هجری در دوره قاجار توسط حاج ولی معمار و محل تجمع مشروطه خواهان.

مقبرة الشعراء: از آرامستان های قدیمی تبریز در محله قدیمی سرخاب. گروهی از شاعران، عارفان، نویسندگان و رجال نامی ایران در این آرامگاه به خاک سپرده شده اند.

عمارت شاه گلی: مربوط به دوره قاجار و ساخته شده توسط قهرمان میرزا، هفتمین پسر عباس میرزا.

موزه آذربایجان: دومین موزه باستان شناسی ایران پس از موزه ملی ایران. نقشه تنظیمی این موزه توسط آندره گدار، باستان شناس فرانسوی، با الهام از معماری بومی منطقه تهیه شده است.

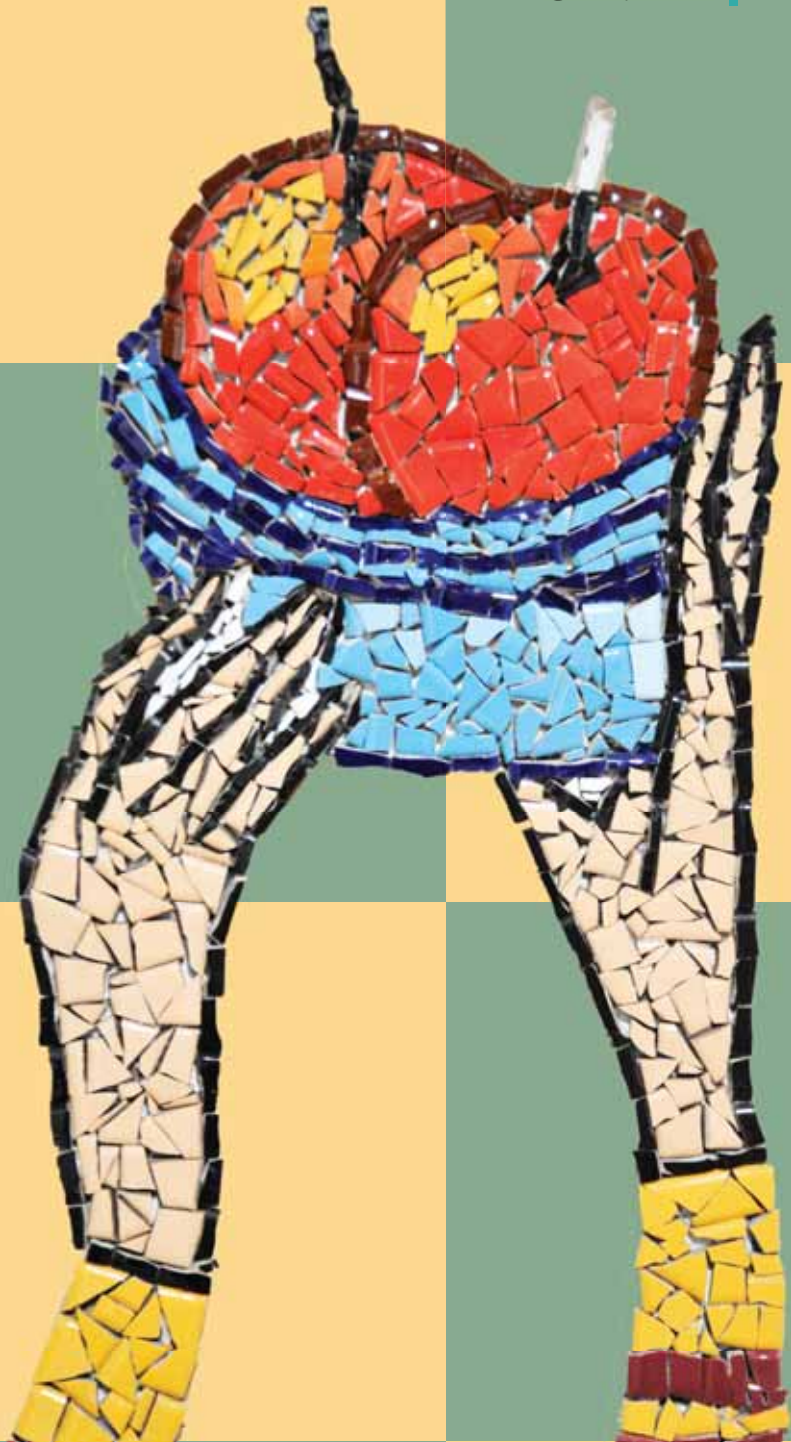


هنر موزائیکی

کاشی‌های رنگارنگ دنیایی زیبا و پرشور و حال دارند و اگر در کنار آنها بنشینید و کمی تأمل کنید، تو را با خودشان به دنیایی خواهند برد که دل‌کننده از آن بسیار سخت و دشوار است. وقتی تکه‌های رنگی کاشی‌های خرد شده در دل یکدیگر جای می‌گیرند، تصویری را خلق می‌کنند که برقشان چشمان هر بیننده‌ای را به خود جذب می‌کند. «معرق کاشی» یا «نقاشی موزاییک»، با چیدن منظم و هموار قطعات کوچک سنگ‌های رنگی یا سفال و خرده موزاییک، شیشه، سنگ، سرامیک و... کنار هم ساخته می‌شود و این هنری از رشته‌های صنایع‌دستی است.

جالب است بدانید که مهد این هنر ایتالیاست. در دوره سلجوقیان (قرن چهارم هجری) در ایران نیز متداول شد و هنرمندان ایرانی توانستند، لطیف‌ترین و زیباترین شکل‌های بنایی و هندسی را در مجموعه‌ای از رنگ‌های زیبا و براق که در هنر شرق خصوصاً ایرانی دیده می‌شود، نمایش دهند. یکی از قدیمی‌ترین این آثار را می‌توان در «مسجد کبود تبریز» مشاهده کرد.

اگر می‌خواهید روی میزهای کهنه را روکشی زیبا و چشم‌نواز بکشید، یا قسمتی از دیوار آشپزخانه، حمام یا اتاق‌ها را با این تکنیک تعمیر و زیباسازی کنید، یا قاب عکس و قاب آینه‌های خلاقانه بسازید، دست به کار شوید و این هنر را همین حالا یاد بگیرید.



مواد و ابزار لازم

- انواع کاشی
- انبر مخصوص برش کاشی
- طرح مناسب
- چسب چوب
- تخته سه‌لا یا ظرف سفالی برای زیر کار
- ملات (سیمان سفید، پودر سنگ و آب)

احتیاط: برای اینکه هنگام شکستن کاشی خرده‌های آن باعث آسیب به چشم و دست شما نشود، از عینک‌های طلقی و دستکش کار استفاده کنید.

۱

ابتدا طرح مناسبی (طرحی که زیاد ریزه کاری نداشته باشد و بتوانید آن را با خرده های کاشی پر کنید) انتخاب کنید.



۳

با چسپ چوب، تکه های کاشی را سر جای خود بچسبانید.

۴

سعی کنید کاشی های مختلف را مثل قطعات پازل در دل یکدیگر جای دهید. به نمونه ها نگاه کنید تا میزان فضای خالی بین کاشی ها را به دست آورید. دقت کنید، فضاهای خالی بین کاشی ها با هم هماهنگ باشند و کم و زیاد نشوند.



۲

با انبر مخصوص کاشی ها را به قطعه های مناسب برش بزنید. روش دیگر آن است که کاشی ها را لای پارچه نسبتاً ضخیم یا حوله بگذارید و با چکش روی آن ها ضربه بزنید تا شکسته شوند. قطعات بزرگ را با انبر دوباره برش بزنید.



۵

بهتر است شکل کاشی ها با محدوده مورد استفاده هم خوانی داشته باشد. مثلاً برای رودخانه، فرم های بلند و باریک و در جهت رودخانه مناسب تر از شکل های مثلثی است.



۶

ده تا پانزده دقیقه بعد از مالیدن ملات، به وسیله کاردک مناسبی اضافات ملات را از روی سطح کاشی با اسفنج یا پارچه پاک کنید.

پس از پایان کار، ملات را بسازید. ملات مخلوطی از سیمان سفید یا سیاه به اضافه پودر سنگ است، سه پیمانه پودر سنگ و یک پیمانه پودر سیمان را با آب مخلوط کنید. غلظت ملات باید مثل سس سالاد یا ماست زده شده باشد. از ملات برای بندکشی بین قطعات استفاده می کنیم. می توانید ملات را با پودرهای رنگی، رنگ اکریلیک و یا گواش رنگی کنید.



سفارت آمریکا یا لانه جاسوسی؟!

در روزهای نخست تسخیر سفارت آمریکا، بسیاری از سیاستمداران و کارشناسان علوم سیاسی آن را پدیده‌ای لحظه‌ای و موقتی به حساب می‌آوردند و تصویری کردند که حداکثر چند روز به طول انجامد. اما علی‌رغم این خوش بینی اولیه، اشغال سفارت ۴۴۴ روز به طول انجامید و به بحرانی منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شد. بازتاب‌های آن واقعه هنوز روابط و مواضع کشورها را در قبال جمهوری اسلامی ایران و آمریکا به شدت تحت تأثیر قرار داده و بعد از سال ۱۳۵۸ تحولات مهمی را در منطقه باعث شده است. پس از نزدیک به چهار دهه که از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام می‌گذرد هنوز در ذهن برخی این سؤال وجود دارد که آیا اشغال سفارت کار درستی بوده و آیا واقعاً سفارت، کار جاسوسی می‌کرده است؟ این سؤال موجب شد که یک بار دیگر از این منظر اسناد به دست آمده از سفارت مطالعه و بررسی شود. سند زیر پاسخ‌های خوبی برای این سؤالات دارد. این سند، متن نامه محرمانه‌ای است که چند ماه پیش از اشغال سفارت به واشنگتن ارسال شده است. در بخش‌هایی از این نامه چنین آمده است:

● کاردار در مورد تعدادی از سفرهای قبلی ایران که او قبلاً با آن‌ها در تماس بوده و آن‌ها را می‌شناخته است، می‌گوید هیچ کدام از آن‌ها بعد از برگشتن به ایران با ما تماس نگرفته‌اند. یک سفیر بازنشسته خبره به کارمند ما گفته است که خیلی از همکاری‌های تماس با سفارت را کاری خطرناک در جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌کنند.

● تجربیات گذشته در به دست آوردن اطلاعات از مسائل یهودی‌های ایران یکی از بهترین موارد بوده است. ولی وقتی که ما به دنبال پیدا کردن چند منبع اطلاعاتی بودیم تا به ما کمک کنند، آن‌ها همگی از عواقب ناشی از تماس با آمریکا که متوجه آنان خواهد بود، نگران بودند.

● شک نیست زمینه‌ای که در جریان این وقایع شکل می‌گیرد، به دست آوردن اطلاعات مورد نیاز ما را بسیار مشکل می‌کند. گرچه هنوز شرایط به سطح بعضی از کشورهای جهان سوم که روابط کارکنان سفارت و مردم محلی را شدیداً تحت کنترل دارند، نرسیده است، ولی فشارهای چند هفته اخیر، ایران را به سوی چنان موقعیتی سوق می‌دهد.

● از نتایج تیره شدن روابط میان ایران و آمریکا این است که ایرانیان تمایلی به ملاقات با کارمندان سفارت آمریکا ندارند. این مشکل همان‌طور که در تلگراف‌های قبلی گفته شده، رو به افزایش است. ایرانیان دوست ندارند با کارمندان سفارت دیده شوند و با آن‌ها صحبت کنند. این موضوع زحمات ما را در جمع‌آوری اطلاعات نابود کرده است.

● یکی از کارمندان قسمت اقتصادی که چهار سال سابقه تجربه کاری دارد، می‌گوید، خیلی از ایرانیانی که قبلاً با من در اداره‌شان قرار ملاقات می‌گذاشتند و یا تلفنی به تقاضایم پاسخ می‌دادند، دیگر تمایلی چندانی به ارتباط ندارند. حال حداکثر می‌توانم از ایشان تقاضای ملاقات خصوصی و یا مکالمه تلفنی در شب داشته باشم. آن‌ها عموماً از صحبت کردن درباره مسائل که شش یا هشت ماه پیش آزادانه با من در میان می‌گذاشتند، اکراه دارند. اگر چه تعدادی از آن‌ها به واسطه روابط گرم با من خجالت می‌کشند که قرار ملاقات‌های تجاری و معمولی را رد کنند. بنابراین مدام آن را عقب می‌اندازند.

● یک کارمند فارسی زبان شرکت نفت هم که سه سال دوره کارآموزی گذرانده، عیناً مشکلات فوق را در مورد تماس‌های زیادی که داشته است، گزارش می‌دهد. بعضی‌ها دیگر دسترسی به منابع اطلاعاتی سابق را ندارند و تقریباً تمامی آن‌ها از صحبت کردن با ما اکراه دارند.

● تمامی کارمندان قسمت سیاسی همین پدیده را مشاهده کرده‌اند. در خیلی از موارد منابع اطلاعاتی ما کشور را ترک کرده‌اند. حتی کسانی که مدت چهار سال دوستی نزدیک با کارمندان بخش سیاسی سفارت داشته‌اند، علاقه‌ای به ملاقات با این کارمندان نشان نمی‌دهند.



متن این سند را با
کیفیت بالا دانلود کنید

اسنادی که پس از انتشار بیش از ۷۰ جلد کتاب، هنوز هم بخش قابل ملاحظه‌ای از آن منتشر نشده است. آن روز دانشجویان حرکت اعتراضی خود را در روز یکشنبه برنامه‌ریزی کرده بودند تا سفارت آمریکا خالی از کارکنان باشد؛ اما پس از ورود با مأموران اطلاعاتی‌ای مواجه شدند که پر جنب و جوش‌تر از یک روز کاری در تعطیلات آخر هفته کاری می‌کردند. مأمورانی که هراسان از حضور دانشجویان، اسناد امنیتی را یکی پس از دیگری به دستگاه خردکن می‌سپردند. دانشجویان خیلی زود فهمیدند نه با یک سفارتخانه بلکه با دفتر مرکزی سازمان اطلاعاتی آمریکا (CIA) در خاورمیانه مواجه هستند؛ جایی که نام لانه جاسوسی بیشتر براننده آن است.

همان‌طور که دیدید براساس این سند، سفارت به شدت از اینکه منابع اطلاعاتی و خبر چین‌هایش را که در قسمت‌های مختلف مملکت حضور داشتند، از دست داده ناراحت و نگران است. اگر سفارت قصد جاسوسی نداشته این حجم از پریشانی چه لزومی داشته است. اگر یک بار دیگر این سند را به دقت بخوانیم متوجه می‌شویم که علاقه آمریکایی‌ها به جاسوسی فقط به دوران انقلاب و پس از آن مربوط نیست و درواقع سفارت از مدت‌ها قبل لانه جاسوسی بوده است.

۱۳ آبان ۱۳۵۸ وقتی گروهی از دانشجویان پیرو خط امام از دیوار سفارت آمریکا بالا می‌رفتند تا با تسخیر آن، اعتراض خود را به جنایات ایالات متحده در ایران نشان دهند، شاید فکرتش را هم نمی‌کردند که با حجم عظیمی از اسناد محرمانه مواجه شوند؛

۲۰ آبان:

هاشمی رفسنجانی: ما حقوقی داریم و تا آن حقوق ما به دست نیاید، گروگان‌ها باید در اینجا بمانند و اگر روشن شود که آن‌ها حقوق ما را نمی‌دهند، گروگان‌های جاسوس باید محاکمه شوند.

اول آذر:

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس: آمریکاکلیه شرایط ایران برای آزادی گروگان‌ها را پذیرفته است.

۱۰ آذر:

بهزاد نبوی، وزیر مشاور در امور اجرایی: تا شرایط پیشنهادی ایران کاملاً اجرا نشود، گروگان‌ها آزاد نخواهند شد.

۲۴ آذر:

بنی‌صدر، رئیس جمهور: هر نوع اتحاد ایران و آمریکا حکم روابط گرگ و میش را خواهد داشت.

۲۹ آذر:

رجایی، نخست‌وزیر (در ملاقات با سفیر سوئد در تهران): آمریکا می‌تواند قبل از تعطیلات کریسمس با دادن تضمین‌های مربوطه گروگان‌ها را آزاد کند.

۲۹ آذر:

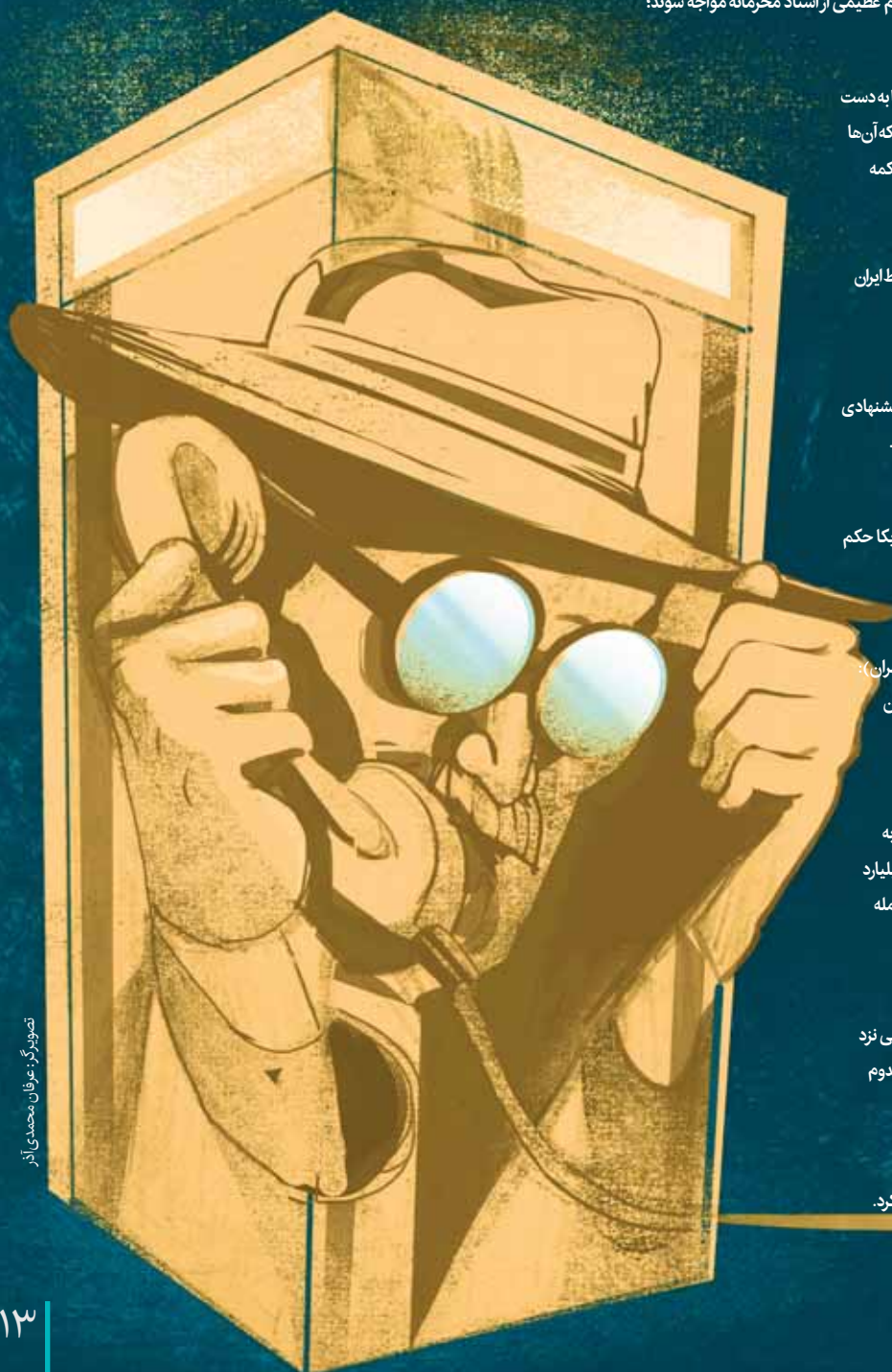
باسخ نهایی ایران در مورد گروگان‌های آمریکایی به دولت آمریکا ابلاغ شد. بازپس دادن بیش از ۹ میلیارد دلار سپرده‌های ایران نزد بانک‌های آمریکایی از جمله درخواست‌های ایران است.

۳۰ آذر:

رجایی، نخست‌وزیر: پیشنهاد کردیم آمریکا تضمینی نزد دولت الجزایر بگذارد که هر میزان از دارایی شاه معدوم معلوم شد، از آن برداریم.

اول دی:

آمریکا تضمین‌های مالی مورد درخواست ایران را رد کرد.



تصویرگر: عرفان محمدی آذر

میدان جهاد

گزارشی کوتاه از يك اردوی جهادی دانش آموزی



داد می‌زند: «بدو!»

همه می‌خندند. صفی که من در آن ایستاده‌ام، آخر یک گروه عمرانی است و صالح بازارنوی که قد بلندی دارد، آخر صف ایستاده و با «گروه رنگ» شوخی می‌کند: «رنگ بازی هم شد کار؟!»

صدای مینی‌بوس که می‌آید، باز هم آقای حق‌گو قبل از همه فریاد می‌زند: «گروه یک، عقب‌گرد!» صالح مثل باقی بچه‌ها در حال خنده می‌گوید: «آقا ما گروه دو هستیم. مثل رونالدینیو ما رو نگاه کردین، اما به سمت دیگه پاس دادین!»

دوباره بچه‌ها می‌خندند. این خنده‌ها بعد از ورزش صبحگاهی سرحالشان آورده. گوسفندی قربانی می‌شود و سه مینی‌بوسی که آمده‌اند، گروه‌ها را می‌برند سر کارها. قرار است سه گروه دیوار خانه‌های سه خانوادهٔ محروم را بالا ببرند و یک گروه دبستانی را رنگ کنند. یک گروه نقاشی هم می‌مانند در «دبیرستان شبانه روزی اندیشه» در لوجلی که اردوگاه جهادی هم هست. قرار است دستی به گوشه و کنار مدرسه بکشند.

گواهی نامهٔ فرغون

روی دستکش کارش نوشته فرمند. فرغون پر از ملات را چنان از روی الوار می‌آورد توی خانه و برعکس که با خودت می‌گویی حتماً زمانی کارش این بوده. آقای شاهی، از دبیران مدرسه هم با بدنی ورزیده ملات را خالی می‌کند. به علی فرمند می‌گویم: «چه فرغونی می‌رونی، گمون کنم حرفه‌ای هستی.» این سومین جهادی فرمند است. زیاد اهل حرف نیست. باز می‌پرسم: «گواهی نامهٔ فرغون هم می‌دی به بچه‌ها؟»

لوجلی

قطار که از جا کنده می‌شود، بچه‌ها هم باید از شهرشان دل بکنند. به جز خانواده، باید با خیلی از دلبستگی‌های دیگر مثل تلفن همراه و هر چیز مربوط به فناوری، خداحافظی کنند. می‌گویند، جهادی است و سفر با قطارش. هر چند جاهایی که برای اردوهای جهادی می‌روند، معمولاً خط راه‌آهن که هیچ، جاده درست و حسابی هم ندارند. باید با قطار به نزدیک‌ترین شهر رفت. مثل ما که با قطار راهی مشهد هستیم. از آنجا با اتوبوس می‌افتیم در راه «شیروان» و سربیک فرعی می‌پیچیم به سمت «لوجلی». جایی که از شهر بودن فقط چند اداره‌اش را دارد و میدان جهادش انتظارمان را می‌کشد.

به عمل کار برآید

ساعت حدود هفت و ربع صبح است و گروه‌ها در حیاط صف بسته‌اند. آقای افصح که مدیر مدرسه و از سابقه‌داران جهادی است، به بچه‌های گروهش می‌گوید: «ببینید بچه‌ها درسته که شما گروه یک هستید و کارتون خیلی درسته اما نباید تمام توانتون رو به کار بگیرید. چون اون وقت کار ما اون قدر سریع تموم می‌شه که باقی گروه‌ها امیدشون رو از دست می‌دن.» یکپو فریادی دست جمعی بلند می‌شود: «پنجمین گروه، بهترین گروه. بهترین گروه، پنجمین گروه.»

همهٔ گروه پنج هورا می‌کشند. بین این گری خوانی‌ها سرپرست گروه دو، آقای حق‌گو که نمی‌خواهد قافیه را به رقبا ببازد، ناگهان فریاد می‌زند: «گروه دو!». همه ساکت می‌شوند تا ببینند آقای حق‌گو چه می‌خواهد بگوید. دوباره

رو هم صاف می کنیم.»

حرفش را تأیید می کنم و برای اینکه به امیر محمد انرژی بدهم، می گویم:
«اما زورمون اصلاً شبیه هم نیست امیر.»

قطاری که می رود

ساعت چهار بعد از ناهار همه می خوابند. ساعت شش تا تاریکی هوا وقت بازی است و وسطی دست جمعی خیلی می چسبد. مخصوصاً اگر مدیر و معلم وسط باشند و بتوانی با توپ هدفشان بگیری. شب در خوابگاه بطحایی را می بینم که روزنامه جهادی درست می کند. ساعت یازده خاموشی است. ظهر سر کار بعد از اینکه داد زد، صلوات بفرست، به او گفتم: «محمدحسین چرا سه ساله می آیی جهادی؟»

جواب داد: «چراش رو نمی گم سید!»

شب دوباره همین سؤال را پرسیدم. گفت: «یه بخشیش به خاطر خوش حال کردن مادرمه. وقتی مادرم خوش حال می شه، منم خوش حال می شم. دلایل دیگه هم داره که آدم تا نیاد اینجا درک نمی کنه.» دانش آموزی که کنار ما نشست می گوید: «من که پدر و مادرم اصلاً راضی نمی شدند. پدر بزرگم راضی شون کرد. تا اینجا هم که چیز عجیبی درک نکردم.» محمدحسین می گوید: «بذار آخرش می فهمی.» صالح و محمدحسین و چند دانش آموز دیگر کنکور داده اند و این آخرین اردوی جهادی دانش آموزی آن هاست. رسیده اند آخرش و خوب همه چیز را می فهمند. من هم به آخر سفر خودم رسیده ام و فردا صبح برمی گردم. باید از بچه ها و معلم ها و همه خداحافظی کنم. اینجا چیزهای زیادی دستگیرم شده و می دانم تا مدتی دلم پیش بچه ها خواهد ماند. به قول صالح: «خوبیش اینکه اگه فردا به جایی رسیدیم، می دونیم فقر و آب شور و گرسنگی یعنی چی.»

برای برگشت از قطار خبری نیست. دانش آموزان اردوی جهادی را جا گذاشته ام وسط لوجلی و آن مدرسه شبانه روزی که یک گروه از دانش آموزها رنگش می کنند. وقتی تقریباً یک ساعته با هواپیما از بنجورد برمی گردم تهران، تازه می فهمم هیچی قطار جهادی نمی شود!



فرهمنده می خندد و آقای شاهی می گوید: «اینجا گواهی نامه همه چی می دیم. فرغون، بیل، کلنگ، ملات.»
می گویم: «گواهی نامه ملات را که آقای افصح باید بده با سابقه طولانی که توی این کار داره.»

آقای افصح بیرون پا به پا و شاید جلوتر از بچه ها بیل می زند و ملات درست می کند. هرچه می گویند که شما زیاد کار نکن، زیر بار نمی رود. گروه یک، یکی از دیوارها را زده اند. آقای شاهی از من می پرسد که بقیه گروه ها در چه حال هستند. می گویم: «لطفاً مرا به خبرچین تبدیل نکنید!» می خندیم. رج دوم از دیوار بعدی که تمام می شود، بطحایی با قد بلند و اندام باریکش کنار اوستا کار داد می زند: «رج دوم تموم شد، صلوات بفرست!»

امیر محمد علوی و سنگ های بزرگ

فرغون پر از سنگ را که بلند می کند، با چشمان گرد شده می گویم: «علوی مراقب کمرت باش.» می برد آن طرفتر و خالی می کند تا بچه ها چاله را با سنگ ها پر کنند. روز اول جهادی بود که صالح با چند دانش آموز دیگر علوی را آورد پیش من و گفت: «آقا حسینی، خیلی شبیه هم هستید شما.» علوی می خندید. لاغر بود و وقتی گفت، اسمم امیر محمد است، گفتم: «چقدر جالب!» اما اصلاً فکر نمی کردم که از پس همچین کارهایی برآید.

گفتم: «بزار من فرغون رو بلند کنم.»

رفتم پشت فرغون و سی ثانیه بلندش کردم. اما تا داشت کج می شد، گذاشتمش زمین. گفتم: «امیر ماشاءالله خوب زوری داری. اما به کمرت رحم کن.»

خندید. پرسیدم: «جهادی چی داره که دوباره اومدی؟»

با خنده گفت: «نمی دونم، اما حسی که توی جهادی دارم جای دیگه ندارم. به قول آقای افصح، اینجا فقط دیوار خونه رو نمی سازیم، دیوار کج دلمون



گمشده‌های دریا

تعدادی قایق، لنج و کشتی در این دریا هستند، اما دقیقاً معلوم نیست کجای دریا. شما باید پیدایشان کنید! پس سریعتر دست به کار شوید!

قایق: ● لنج: ■■ کشتی کوچک: ■■■ کشتی بزرگ: ■■■■

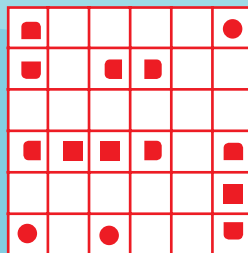
در کنار هر پازل، مشخص شده است که چند تا از هر وسیله نقلیه در این دریا هست. پس در پازل حل شده پایین، ۳ قایق، ۲ لنج، ۱ کشتی کوچک و ۱ کشتی بزرگ وجود دارد.

عده‌هایی که در کنار هر ردیف و ستون نوشته شده‌اند، نشان می‌دهند که چه تعداد از خانه‌های آن ردیف یا ستون شامل یک قایق یا بخشی از لنج یا کشتی است. برای مثال در پازل زیر، در ردیف سوم از بالا، هیچ بخشی از قایق‌ها و ... وجود ندارد و همه خانه‌ها آبی هستند! در حالی که در ردیف چهارم، ۵ خانه از ۶ خانه با وسایل نقلیه پر شده‌اند.

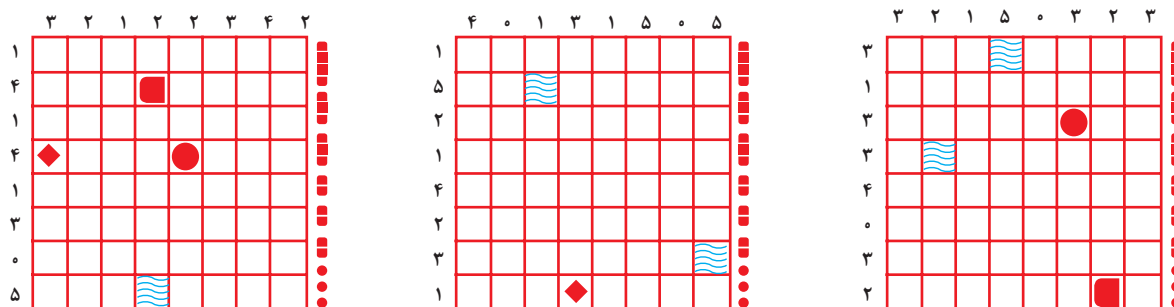
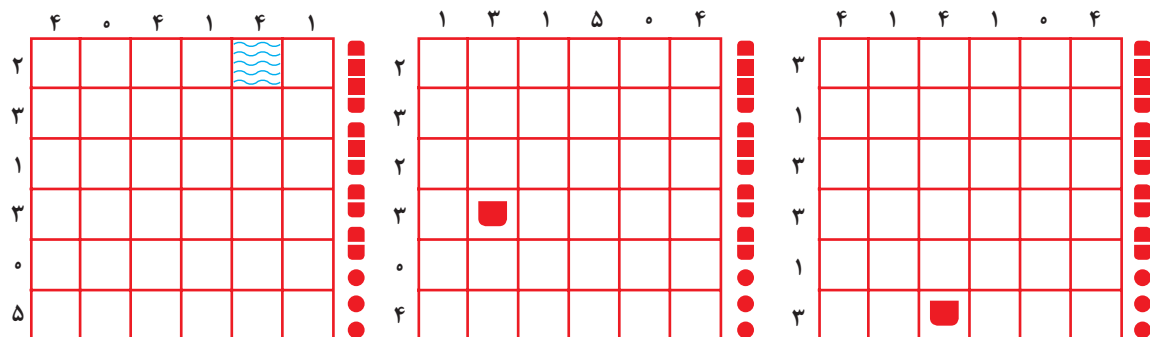
علامت ■ نشان‌دهنده نقطه انتهایی یک لنج یا کشتی است. علامت ● نشان‌دهنده قایق است. علامت ◆ می‌تواند نشان‌دهنده یک قایق، یا بخشی از یک لنج یا کشتی باشد. علامت ≡ نشان‌دهنده آب است؛ یعنی هیچ وسیله نقلیه‌ای در این خانه نیست.

هیچ کدام از وسایل نقلیه در خانه مجاور یکدیگر (به‌صورت افقی، عمودی یا مورب) قرار نمی‌گیرند.

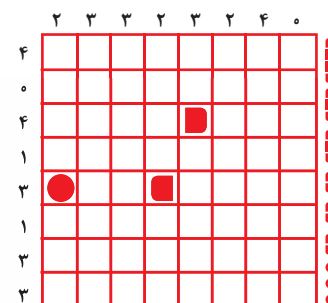
پاسخ:



	۴	۱	۳	۲	۰	۴
۲						
۳				◆		
۰						
۵						
۱						
۳						



بازی ناو و ناوچه که احتمالاً در کلاس‌های درس انجام داده‌اید هم شباهت زیادی به این بازی دارد! در آن بازی هم هر بازیکن، برای خود یک نقشه می‌کشد و بازیکن مقابل باید تلاش کند که آن نقشه را کشف کند.



تا حدی می‌توان این پازل را در یک گروه کلی از پازل‌ها قرار داد. در این گروه از پازل‌ها، یک نقشه در یک صفحه وجود دارد، اما از دید ما پنهان است. ما باید بکوشیم به کمک قوانین منطقی، نقشه پازل را پیدا کنیم. پازل‌هایی چون «nonogram» از این دست هستند.





لباس نو در کمد، لباس کهنه بر تن

آیا در جوامعی که حرفی از دین و دین داری نیست، زندگی سالم‌تری جاری است؟

در میان مسئله‌ها و سؤال‌هایی که از سوی شما عزیزان جوان به من رسیده و می‌رسد، يك محور یا موضوع، بیش از محورهای دیگر خودنمایی می‌کند؛ اینک:

- چرا در جوامعی که حرفی از دین و دین‌داری نیست، زندگی سالم‌تری جاری است؟
 - چرا در میان ما که مدعی دین‌داری هستیم، این‌همه ظلم و ستم هست، دروغ هست، خیانت هست، تبعیض هست، ارتشا و اختلاس هست، غیبت و تهمت هست، دعوا و مرافعه هست؟!
 - چرا در میان این همه حرف از خدا، پیغمبر، اسلام و مسلمانی جای خدا خالی است؟!
- سؤال بسیار درست و دقیق و به‌جایی است این سؤال.
و برای رسیدن به پاسخ آن، ناگزیر به مرور دو مقدمه‌ایم:

مقدمه اول

ما همچون اشراف‌زادگانی هستیم که زیباترین و نفیس‌ترین لباس‌ها را در کمدها و گنج‌های خود دارند و با لباس کهنه و پاره می‌گردند. ما همانند یتیمان کهن‌سالیم که بر گنجینه ثروتی بی‌حد و حساب نشسته‌ایم و گرسنه و درمانده و نحیف، کاسه گدایی و دست‌تکدی به سمت رهگذران دراز کرده‌ایم. ما شبیه بیمارانی هستیم که نسخه حاذق‌ترین پزشکان را در جیب خود داریم. اما برای خریدن داروهای نسخه و خوردن آن‌ها کمترین اقدامی نمی‌کنیم. صندوق‌خانه‌ها و کتابخانه‌های ما پر از نقشه‌های گنج است. گنج‌هایی که هر کدام به تنهایی می‌تواند ملت و مملکتی را به اوج ثروت، عزت و قدرت برساند و بر تخت پادشاهی جهان بنشاند. گنج‌هایی که هر کدام می‌تواند ما را از عالم و آدم مستغنی و بی‌نیاز کند. نقشه‌هایی که نه فقط راه رسیدن به گنج‌های درون زمین که راه گنجینه‌های آسمانی را هم ترسیم کرده است. به جرئت می‌توان گفت که هیچ کشوری در جهان، از فرهنگی به غنای فرهنگ کشور ما برخوردار نیست. به جرئت می‌توان گفت که هیچ دین، مرام، مکتب و اندیشه‌ای به ارجمندی و کمال، عمق و ماندگاری دین اسلام نیست. با صراحت باید گفت که هیچ اشکالی بر اصل دین اسلام و مذهب تشیع وارد نیست. در ذات این مکتب و مرام، کمترین نقص و خللی و اشکالی وجود ندارد.

مقدمه دوم

به نظر شما تلاش همه مردم جهان برای چیست؟ اگر بگویید که برای رسیدن به مال و ثروت است، می‌گویم: نیست. اگر بگویید که برای رسیدن به علم و دانش است، می‌گویم: نیست. در نگاه عموم خلایق، کسب علم و دانش اصل نیست. علم و دانش ابزار برای رسیدن به چیز دیگری است. اگر بگویید که برای رسیدن به قدرت است، می‌گویم: نیست. قدرت به چه کار می‌آید زمانی که آن چیز دیگر که باید باشد، نیست؟ لابد می‌پرسید که پس آن چیز دیگر چیست که همه ایده‌آل‌های شناخته شده بشر برای رسیدن به آن در حکم ابزاری است؟ آن يك چیز در يك کلام: «خوش‌بختی» است.

شما می‌توانید بر آن نام «سعادت» بگذارید. می‌توانید کمال مطلق صدایش کنید. یا ممکن است از تعبیری مثل: آرامش جان، رضایتمندی روح و روان یا استقرار نفس برای انتقال آن بهره ببرید.

دین اسلام در يك کلام

دین اسلام در يك کلام، یعنی فهرست جامع همه راه‌های رسیدن به خوش‌بختی. اما اصل پاسخ یا پاسخ اصلی: بعضی آدم‌ها و برخی جوامع، به هر نسخه‌ای، نقشه‌ای، فرمولی و دستورالعملی که برای دستیابی به خوش‌بختی می‌رسند، عمل می‌کنند. و به همان میزان که عمل می‌کنند، از گوهر خوش‌بختی و سعادت، بهره می‌برند. وقتی به این حقیقت می‌رسند که دروغ ویرانگر خوش‌بختی و سعادت انسان است، به هیچ قیمتی به آن نزدیک نمی‌شوند. وقتی به این نسخه دست می‌یابند که لقمه حرام و درآمد نامشروع موجب بدبختی و تباهی آدمی است، تحت هیچ شرایطی به آن تن در نمی‌دهند. وقتی به این فرمول گران‌قدر دست می‌یابند که گرفتن دست نیازمندان و یاری رساندن به مستمندان، پیش و بیش از آن که گره از کار آنان باز کند، خودشان را به رشد و کمال می‌رساند، پیوسته تلاش می‌کنند که از این فرمول ارزشمند بهره بیشتری ببرند. در يك کلام، رمز سعادت، خوش‌بختی و آرامش دیگران این است که به آنچه می‌دانند، عمل می‌کنند؛ از يك حرف تا هزاران حرف. و رمز همه فلاکت‌ها و بدبختی‌های ما این است که صدها چراغ داریم و بیراهه می‌رویم و به حرفی از آن هزاران که آموخته‌ایم، عمل نمی‌کنیم. نسخه تمام بیماری‌ها را در خانه داریم و نگه می‌داریم و پیوسته و همچنان با بیماری‌ها دست و پنجه نرم می‌کنیم و سراغی از نسخه‌ها و داروها نمی‌گیریم. این شعر قدیمی را شاید خیلی از شما خوانده یا شنیده‌اید که: اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست و این همه پاسخ است.



بستنی نشکستنی! عهد نابستن از آن به که بندید و نپایی



راه‌های وفاداری



کمتر قول بدهید

چه کسی گفته است حتماً باید پای هر قراردادی را امضا کنیم. باید متنی را خواند و در صورت صلاحدید آن را امضا کرد.

مهارت «نه» گفتن را بیاموزید

زمانی فردی از شما تعهدی می‌طلبد و خواسته‌ای دارد، اگر نمی‌خواهید به درخواست وی پاسخ مثبت بدهید، راحت بگویید نه. نباید رودربایستی داشته باشید. یا برای اینکه وی احساس بدی نسبت به شما پیدا نکند، نباید پاسخ مثبت بدهید. باید نه گفتن در این‌گونه مواقع را بیاموزید؛ مخصوصاً در جاهایی که توان یا علاقه‌ای به انجام درخواست ندارید. امام علی (ع) فرموده است: «وعده‌ای نده که از وفای به آن اطمینان نداری» (میزان‌الحکمه جلد ۱۴، ص ۶۸۸۵).

با چشم باز و با توجه تعهد بدهید

اگر قول می‌دهید، باید دقیق و با رعایت همه ملاحظات باشد. ازدحام و فشرده‌گی کارها، کمی دقت و داشتن مراودات گسترده اجتماعی، قول دادن فله‌ای را به شما دیکته می‌کند. اما سعی کنید اگر قولی می‌دهید، دقیق و با رعایت همه ملاحظات پیرامونی باشد.

تا می‌توانید قول صددرصد ندهید!

در شرایط امروزی که گاه نمی‌توان پیش‌بینی دقیق و درستی از آینده داشت، نباید صددرصد قول انجام کاری را داد. همیشه جایی برای شرایط پیش‌بینی نشده بگذارید. ریشه بعضی از بدقولی‌ها در عدم درست محاسبه زمان است. کسی که به دلیل مشغله کاری حساب زمان از دستش درمی‌رود، یا مثلاً نمی‌تواند ترافیک خیابان‌ها را محاسبه کند، نباید دقیق و صددرصد قول بدهد. همیشه جایی برای شرایط و اتفاقات پیش‌بینی نشده بگذارید. پس نمی‌توان صددرصد قول داد، چرا که بسیاری از مقدمات دست ما نیست.

به یاد روابط اساسی

از جمله آداب مهم معاشرت و حسن سلوک با مردم، وفای به عهد و خوش‌قولی است. یکی از بدیهی‌ترین اصول در روابط اجتماعی که مورد پذیرش همه انسان‌هاست، امام علی (علیه‌السلام) فرموده است: «هیچ‌یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با همه خواسته‌ها و دیدگاه‌های مختلف روی آن اتفاق نظر داشته باشند» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

می‌بینید که در آموزه‌های دینی نیز بر وفای به عهد و خوش‌قولی به شدت تأکید شده است. چرا که سهل‌انگاری و بی‌توجهی به این اصل مهم زیربنای روابط اجتماعی را سست خواهد کرد. بنیاد روابط اجتماعی بر تعاملات و تعهدات درست با یکدیگر استوار شده است.

چرا وفای به عهد

پایبندی به پیمان‌ها و قول و قرارها به پدید آمدن اعتماد میان انسان‌ها می‌انجامد و وجود اعتماد، افزون بر سلامت ارتباطات، به گسترش و تقویت روابط انسانی منجر خواهد شد. آری جامعه انسانی بر مدار تعهد و اخلاق است که سامان می‌یابد.

البته در این میان هستند افرادی که بد قول‌اند. کسانی که بر سر حرف خویش نمی‌ایستند. افرادی که به قول خودشان، همیشه دیگران را سرکار می‌گذارند. این‌گونه افراد اولین آسیب را به شخصیت خودشان می‌زنند. بد قول‌ها آدم‌هایی بی‌اعتبارند که به مرور زمان دیگر کسی روی حرفشان حساب باز نمی‌کند. امام علی (ع) فرموده است: «پرهیز از خلف وعده و نقض پیمان که باعث خشم خداوند و مردم است» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

نشانه ایمان

خداوند در آیات آغازین سوره مؤمنون، آنجا که دارد صفات برجسته مؤمنان را برمی‌شمارد، به پایبندی به قول و قرارها تصریح می‌کند. در سوره مائده نیز بر رعایت تعهدات تأکید می‌کند و می‌فرماید: «أوفوا بالعقود»: به پیمان‌های خویش وفادار باشید. واژه «العقود» جمع و دارای الف و لام است و در زبان عربی بر عموم دلالت می‌کند؛ یعنی هر نوع تعهدی را شامل می‌شود. پس مؤمن باید بر سر هر پیمانی که بسته است، در هر قالب و شکلی که باشد، بایستد؛ از قول و قرارهای زبانی گرفته تا تعهدات حقوقی و قانونی.



رشته دوستی

امسال يك شمارهٔ پیامک افتتاح کردیم و اسمش را گذاشتیم: «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو»!

این هم شماره‌اش: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

حالا هر قدر دلتان می‌خواهد به ما پیامک بدهید، انتقاد کنید و پیشنهاد بدهید. البته اگر خواستید تعریف و تمجید هم بکنید، ما که بدمان نمی‌آید. اگر گلایه یا درد دلی هم در مورد درس و مشق‌ها، امتحانات، کنکور و وضعیت مدرسه‌ها داشتید، با ما در میان بگذارید. قول می‌دهیم به کسی نگوییم.

در ضمن ما در شبکه‌های اجتماعی هم حضور داریم. اگر اهل شبکه‌های اجتماعی هستید، ما را با این نشانی دنبال کنید: @iRoshd

نویسندگان بخش شعر:

سعید بیابانکی، احمد امیرخلیلی، مریم ترنج، ساجده جبارپور، مجید سعدآبادی، مرضیه فرمانی، سودابه مهیجی، بابک نبی، سمیرانیک نوروزی

روزی خلیفه‌ای چاشت می‌خورد و بره‌ بریان پیش او نهاده بودند. اعرابی‌ای از بادیه رسید. خلیفه او را به خوردن دعوت کرد. اعرابی نشست و با ولع می‌خورد.

خلیفه به او گفت: «چه شوم و نامبارکی که این بره را طوری از هم پاره می‌کنی و می‌خوری که گویا مادر او به تو شاخ زده است!» اعرابی گفت: «اما تو چنان به چشم شفقت در او نگاه می‌کنی که گویا مادر او تو را شیر داده است!»

مثل‌ها و غزل‌ها

شیخ بهایی

مثل‌ها و غزل‌ها:

آن کس که بدم گفت، بدی سیرت اوست
و آن کس که مرا گفت نکو، خود نیکوست
حال متکلم از کلامش پیداست
از کوزه همان برون تراود که دروست

توضیح: این ضرب‌المثل پیش از سرایش شیخ‌بهایی در چندین تذکره به‌صورت نثر و نظم آمده است.

در آینه

تاب نیاوردم
توت حیاطمان را بریده بودند
تاب کودکی‌هایم
چوب خط قد کشیدن‌هایم را...
هفت سال است
از هیچ یک از پیراهن‌هایم بزرگتر نشده‌ام
کفش‌های بی‌شماری پاره کرده‌ام
بی‌آنکه شمارهای
به پایم تنگ شوند
...هفت سال است
به هفتاد سالگی‌ام می‌مانم

یکی از هدف‌های شاعر ایجاد هم‌نوایی و هماهنگی میان عناصر شعری است که رعایت موسیقی شعر سبب ایجاد این هم‌گونی می‌شود. موسیقی یکی از عناصر انتقال معنی، تخیل و عاطفه در شعر است. از میان انواع موسیقی در شعر، موسیقی درونی بیش از انواع دیگر آن در «شعر سپید» کاربرد دارد. منظور از موسیقی درونی، مجموعه‌ی تناسباتی است که میان صامت‌ها و مصوت‌های کلمات یک شعر ممکن است وجود داشته باشد. این تناسبات از راه‌های گوناگون در شعر ایجاد می‌شوند:

مثل واج آرایی، جناس یا تکرار.

در شعر حاضر می‌توان راه‌های متفاوت ایجاد موسیقی درونی را مشاهده کرد. در نگاه اول استفاده از واج آرایی صامت «ت» را می‌بینیم که در کل شعر ۹ بار و صامت «ه» که ۷ بار تکرار شده است. صنعت دیگری که شاعر برای ایجاد موسیقی درونی از آن بهره گرفته، جناس است. از جناس به دو صورت استفاده شده است، یکی جناس تام که میان کلمه «تاب» در سطر اول به معنی طاقت و تحمل و «تاب» در سطر سوم به معنی وسیله‌ی بازی آورده شده و دیگری جناس ناقص افزایشی میان کلمات «شمار» و «شماره». تکرار هم یکی دیگر از ابزارهای ایجاد موسیقی درونی است که شاعر در استفاده‌ی چند باره از کلمه «هفت» از آن بهره برده است. این شعر از کتاب «بی‌خوابی عمیق» سروده‌ی محمد مهدی سیار انتخاب شده است.

شاعر ماه



غلامرضا شکوهی، از بزرگان شعر خراسان و از پیشگامان شعر آیینی، سال ۱۳۲۸ در تربت جام متولد شد. پدرش از حافظان کل قرآن بود و با ارادتی که به ائمه اطهار خصوصاً امام هشتم داشت، نام او را غلامرضا گذاشت. به گفته‌ی خود او در کودکی علاقه‌ی بسیاری به دیدن پرواز پرندگان داشت و گویی شعر با موسیقی پرواز گنجشک‌ها در وجودش جا گرفت. نوجوان بود که کتاب کوچکی از غزلیات برگزیده‌ی حافظ و سعدی را هدیه گرفت و با شعر بیش از پیش عین شد. بعدها با انتشار اشعارش در روزنامه‌ها و شرکت در جلسات شعر دانش‌جویی، به عنوان یکی از بهترین شاعران خراسان شناخته شد. شکوهی با علاقه‌ای که به ادبیات داشت، در مدرسه در کنار دبیری فلسفه به تدریس ادبیات نیز پرداخت. اشعار او سرشار از نوگرایی و لطافت‌های شعری است که با تلفیقی هنرمندانه با زبانی محکم، در میان شعرهای معاصر می‌درخشد.

غلامرضا شکوهی ۱۱ مرداد ۱۳۹۶، در تهران بعد از شعر خوانی در یک شب شعر رضوی، در ۶۸ سالگی دارفانی را وداع گفت. از آثار منتشر شده از استاد شکوهی می‌توان به «صد پرده آواز خاموش»، «سرمه‌ای در غزل»، «یک ساغر نگاه» و «آهی بر باغ آیین» اشاره کرد.

من پاره‌های قلبم و در اشک جاری‌ام
خونابه‌ای به وسعت یک زخم کاری‌ام
چون قلب دیرسال تراشیده بر درخت
تنهاترین نشانه‌ی یک یادگاری‌ام
یلدای من که ثانیه شوم ساعت است
ای وای بر حکایت شب زنده داری‌ام
زندان شیشه بود جوابم که چون گلاب
دیدم سزای خنده شوم بهاری‌ام
من دست بر کمر زده‌ام از خمیدگی
جز دست من نکرده کسی دستیاری‌ام
غم‌زوزه جراحات گرگم به کوهسار
با درد خویش هم نفس بی‌قراری‌ام
چون سایه طویل درختم که در غروب
هر لحظه بیشتر ز تن خود فراری‌ام
بندی به پای دارم و باری گران به دوش
در حیرتم که شهره به بی بند و باری‌ام



پلی به گذشته

ای دیر به دست آمده بس زود برفتی
آتش زدی اندر من و چون دود برفتی
چون آرزوی تنگ‌دلان دیر رسیدی
چون دوستی سنگ‌دلان زود برفتی
زان پیش که در باغ وصال تو دل من
از داغ فراق تو برآسود برفتی
ناگشته من از بند تو آزاد بجستی
ناکرده مرا وصل تو خشنود برفتی
هر روز بیفزود همی لطف تو با من
چون در دل من عشق بیفزود برفتی

در این شعر شاعر به از دست دادن دل بستگی‌ها و آنچه مایه خشنودی‌اش است، اشاره می‌کند. او به خاطر از دست دادن بس زود غمگین است. شاعر بیان می‌کند، آنچه در طلب او بوده، به دست آورده، هر چند دیر، اما زود هم از دست داده و حاصلی جز غم و آتش گرفتن جاننش نداشته است. تا وقتی چیز خوبی را به دست نیاورده باشیم، نداشتنش خیلی سخت نخواهد بود. اما وقتی مطلوبی را به دست می‌آوریم، از دست دادنش بسیار رنج‌آور است. پس باید قدر داشته‌ها را بدانیم. شعر از **عبدالواسع جبلی** از شاعران مطرح قرن ششم است.

زینبیه / برای حضرت زینب(س)

مریم ترنج

کودکان شمع می‌آورند
تا شام غریبان را روشن کنند
عباس دست‌هایش را می‌آورد
دختران گیس‌هایشان را
زنان اشک‌هایشان را
و حسین(ع) سرش را می‌آورد
می‌گذارد روی دامن
تا جای بوسه پدر را ببینی
جای زخم شمشیر را
شمشیرهایی که یادشان رفت
شما فرزندان آب و آینه‌اید
دختر ابوتراب
آسمان برای چشم‌هایت کوچک بود
زمین برای فریادت
و کوه برای صبوری‌ات

از زینبیه صدای امن یجیب می‌آید
مادر چادر سیاهش را به دندان گرفته
من بغض‌هایم را
آمده‌ایم زخم‌هایمان را کنار فرات بشوئیم
و از آتشی یاد کنیم
که به جان بنی‌امیه انداختی
با صدایی برنده‌تر از چکاچک شمشیرها
و چشم‌هایی
که جز زیبایی نمی‌دید
آنجا که دست‌های رها شده در باد
گروه خونی‌تان را بر خاک نوشتند
بر آب نوشتند
بر پیشانی آسمان نوشتند
و تو راوی زخم‌های بنی‌هاشم شدی
از زینبیه صدای زیارت عاشورا می‌آید





این شعر را با صدای شاعر بشنوید

باد خشم شهر را در خویش جارو می‌زند
شهر، خود را باز به خواب هیاو می‌زند
باد بی‌افسار پشت خانه سبز خدا
می‌رسد ناگاه مشتی بر در او می‌زند
آه! ازین توفان وحشی شاخه ترد گلی
پشت در تا می‌خورد آرام زانو می‌زند
گل به پایان می‌رسد با هیجده گلبرگ زرد
روزگار اما همین گل را به گیسو می‌زند
باد وحشی شرمسار از غارت ملعون خویش
در پی عذری به هر سو لاجرم رو می‌زند
شاخه بشکسته اما آه سوزان خداست
رو به قبله دست‌هایش را به پهلوی می‌زند
...
آه! گویا همچنان این داغ کهنه تازه است
در تب بستر هنوز آن شمع سوسو می‌زند
سودابه مهبیجی

ای که هر آینه دل تنگی باران در توست
پنجره پنجره خورشید زمستان در توست
چهره‌ات آینه راه کبوترها بود
ای که شیرینی لبخند شهیدان در توست
نامت آرامش دریای پریشانی‌هاست
آب و آینه و هر سوره قرآن در توست
خنده‌ات مستی مستانه میخانه ماست
یوسف انگار تویی، کلبه احزان در توست
گنبدت خیره به شهری ست که دل تنگ تو نیست
غصه شهر ری و غربت تهران در توست
ای که لبخند تو آغاز غزل خوانی‌هاست
بیت در بیت تویی، مصرع پایان در توست
علی سلیمانی



درخت بیدم و خواب بهار می بینم
بهار را به نگاهت دچار می بینم
به رخ کشیده ای انگار چشم هایت را
که باز آینه را بی قرار می بینم
میان کوری خفاش و من تفاوت هست
من از تراکم موی تو تار می بینم
درست مثل گل آفتاب گردانی
تو می درخشی و بی اختیار می بینم
نه سیب بود و نه گندم گناه آدم را
بنا به رنگ لبانت انار می بینم
از التهاب بیابان همین بس است که من
پیاده های جهان را سوار می بینم
حامد صافی

آلاله از میان بیابان بلند شد
بوی بهار بین زمستان بلند شد
از پنجره که عطر مسیحایی اش گذشت
گل با قیام از دل گلدان بلند شد
یک قطره از قبیله دریا در این کویر
در راه آفرینش باران، بلند شد
شبها نسیم خانه به خانه پیام برد
با هر پیام آمده توفان بلند شد
از مشتهای سر زده، از بام خانه ها
واژه به واژه قرآن بلند شد
راهش بلند باد که آن را ادامه داد
یاری که از دیار خراسان بلند شد
ساجده جبارپور



قرار
شاعر: سعید پورطهماسبی

ناشر:
شهرستان ادب.
سال نشر: ۱۳۹۴

چراغ مطالعه

سعید پورطهماسبی شاعری جوان و خوش آتیه است. زبان محکم و تصویرهای لطیف شعرهای او از جمله دلایلی است که سبب شده، کتاب قرار به تازگی به چاپ دوم برسد.

این اشک چشم مرثیه باران ابرهاست
باران، چکیده غم پنهان ابرهاست
بر تنگدل تمام جهان تنگ می شود
سرتاسر آسمان، همه زندان ابرهاست
هرکاسمان تر است، غمش بی کران تر است
دریا، گواه اشک فراوان ابرهاست
گاهی سیاه و غم زده، گاهی سپید و شاد
حالم شبیه حال پریشان ابرهاست
این خود شروع راه به دریا رسیدن است
باران گمان مدار که پایان ابرهاست

شعری مرز

غاده سمان از بانوان شاعر بسیار معروف در جهان عرب است. وی در سال ۱۹۴۲ در دمشق متولد شد. غاده علاوه بر شعر در رمان نویسی نیز دست دارد. از آثار ترجمه شده وی به زبان فارسی می توان «زنی عاشق در میان دوات» را نام برد که توسط «نشر چشمه» منتشر شده است.

به من بیاموز
چگونه عطر به گل سرخش باز می گردد
تا من به تو بازگردم ...
مادر!
به من بیاموز
چگونه خاکستر، دوباره اخگر می شود
و رودخانه، سرچشمه
و آذرخش ها، ابر
و چگونه برگ های پاییز دوباره به شاخه ها
باز می گردد
تا من به تو بازگردم مادر! ...

برگردان به فارسی: عبدالحسین فرزاد

یک در پنج

صائب تبریزی

کمند زلف در گردن، گذشتی روزی از صحرا
هنوز از دور گردن می کشد آهوی صحرائی

نظیری نیشابوری

در دل او درد ما از ناله تأثیری نکرد
برد مرغی نامه ما را که بال و پر نداشت!

تأثیر تبریزی

گمان کنید عزیزان! که آب برده مرا
تعجب از مژه اشک بار من مکنید!

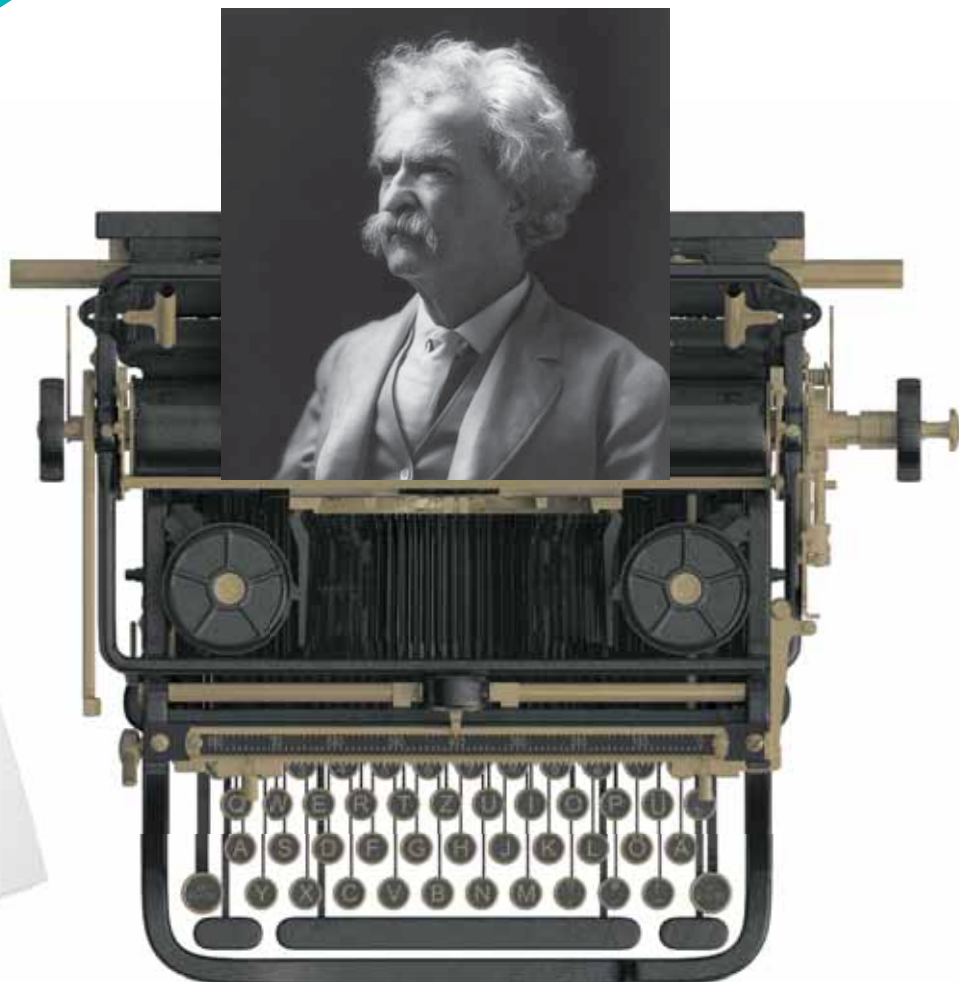
کلیم کاشانی

حدیث بحر فراموش شد که دور از تو
ز بس گریسته ام، آب برده دریا را!

نجیب کاشانی

در بند آن نیام که به دشنام یا دعاست
یادش به خیر هر که مرا یاد می کند!





بزرگ آمریکایی درباره‌اش گفته است: «همه ادبیات نو آمریکا، از یک کتاب مارک تواین به وجود آمده که نامش هکلبری فین است. این بهترین کتابی است که داریم. همه نوشته‌های آمریکایی از این کتاب مایه گرفته‌اند. پیش از آن هیچ چیز نبود، بعد از آن هم چیزی به خوبی آن پیدا نشد.»

شخصیت اصلی این رمان، هکلبری فین است؛ همراه برده‌ای فراری به نام جیم. نویسنده سعی کرده است باورهای مردم آن زمان، طبقات اجتماعی، سادگی گروهی از مردم و همچنین حقه‌بازی گروهی دیگر را نشان دهد. الگوهای مردم، ذهنیتی که نسبت به باشعورها و ژرف‌نگرها دارند، او همه را با نگاهی طنز نشان داده است. هک بچه ساده‌ای است؛ خیال‌باف نیست و با نیروی عقل خود کار می‌کند. او مرد عمل است. در زندگی دنبال فضیلت‌های انسانی است. اما گاهی این فضایل با رسم و رسوم موجود سازگار نیست؛ چون دنیای اطراف او، دنیایی است پر از فریب و دزدی و حقه‌بازی.

هکلبری فین انگار با سنگ‌قلابی، میان این منجلاب افتاده است و حالا باید زندگی کند و همراه برده‌ی فراری، از رودخانه‌ای پرخطر عبور کند تا به سرزمین‌رهایی برسد. هکلبری فین، برای اولین بار در سال ۱۳۲۸ توسط ابراهیم گلستان ترجمه شد. این کتاب بعدها توسط مترجمان دیگری همچون هوشنگ پیرنظر، نجف دریابندری، محسن سلیمانی و... ترجمه شده است.

«ساموئل لانگهورن کلمنس» مشهور به مارک تواین، کتاب مشهوری دارد به نام هکلبری فین. نوشته شدن این رمان برمی‌گردد به سال‌های ۱۸۶۰؛ زمانی که نخستین کلنی‌سازهای انگلیسی به سواحل شرقی آمریکا رسیده بودند. آن زمان آمریکا کشوری بود شامل مردمانی از چند کشور اروپایی که به این قاره مهاجرت کرده بودند؛ خصوصاً از انگلستان. اما از نظر فرهنگی، این دو سرزمین بسیار متفاوت از هم بودند: اروپا درگیر سنت‌های اشرافی بود، اما آمریکا سرزمینی آزاد و رها از هر سنتی به پیش می‌رفت. این سرزمین نو، نیازهای هنری خاص خودش را داشت؛ نیازهای هنری که با نیازهای هنری اروپا فرق داشت؛ نیازهای هنری که مارک تواین خالق آن بود.

ادبیاتی که مارک تواین خلق کرد، وابستگی به اروپا و سنت‌های اشرافی آن را حقیر و کوچک می‌پنداشت و حس ملیت را برای آمریکا می‌آفرید. ملیتی نه بر پایه‌های سنت کهنه اشرافی، بلکه بر شالوده آزادی، عدالت و ترقی در فکر و صنعت.

هکلبری فین با طنزی شیرین نوشته شده است؛ طنزی که خاص مارک تواین است. طنزی که منحصر به بیان خوبی‌ها و ریشخند گرفتن مظاهر فساد در زندگی نیست. طنز او وابسته به اندیشه‌اش و اندیشه او، وابسته به زندگی بود. او زبان مردم را به مرتبه خوشایند مردم و هنرمندانه بالا برد. مارک تواین از زور زشتی و پستی‌های موجود، به زشتی دیگری پناه نبرد. او فاسد را فاسدتر نکرد. این ایمان به راستی و درستی و انضباط در مراعات آن، باعث خلق ادبیات جدیدی شد که همینگوی نویسنده

شلیک به شاه

محمدرضا شرفی خوشان

همه شاهد بودند که استوار صائب زد. جلوی چشم همه این کار را کرد. وقتی زد، همه برایش کف زدند و سوت کشیدند. با آن شکم گنده‌اش، دولا شد و سنگ جلوی پایش را برداشت؛ اما قبل از این که دولا شود، نگاهی به مجسمه کرد. فانوسقه‌اش را زیر شکمش جابه‌جا کرد، کلت کمری‌اش را داد دست چپ و با دست راست، سنگ را برداشت و پرت کرد طرف شاه.

کسبه و رهگذرها دور میدان جمع شده بودند. زن‌ها دست بچه‌هایشان را گرفته بودند و توی پیاده‌رو ایستاده بودند و نگاه می‌کردند. همه ساکت بودند. از دهان جمعیت بخار بیرون می‌زد. کمی برف آمده بود، روی زمین نشسته بود و قطع شده بود. دور تا دور میدان، خیس و گل‌آلود بود. ماشین‌ها هم ایستاده بودند و هر چهار خیابانی که به میدان مجسمه می‌رسید، بند آمده بود. بعضی راننده‌ها از ماشین پیاده شده بودند تا بهتر ببینند.

اول از همه، کارگرهای روزمزد دیدند؛ تاریک‌روشنای صبح. با گونی لباس کار و تیشه و ماله و کلنگ‌شان، سر میدان ایستاده بودند تا کاری پیدا شود و روزی‌شان برسد. اول به مجسمه نگاه نکردند. تماشای مجسمه برای کسی جذابیت نداشت. حتی خیلی‌ها پادشان رفته بود که آن‌جا، وسط میدان، روی پایه‌ی سنگی و وسط درخت‌های سرخم کرده‌ی بید مجنون و ردیف شمشادها، مجسمه‌ای هم هست. یک نفر از کارگرها از جلوی میوه فروشی، جعبه‌ی چوبی شکسته‌ای را که از شب قبل مانده بود، برداشت و کنار تیر برق خرد کرد. کبریتش را زیر مقوایی که پیدا کرده بود، گرفت و با مهارت تمام، آتش روشن کرد. بقیه جمع شدند و دست‌هایشان را گرفتند روی آتش. همان موقع، چشم یکی از کارگرها افتاد به مجسمه و با دستش مجسمه را به بقیه نشان داد.

– هی... نگاه! نگاه کنید!

کارگرها سرشان را از توی یقه‌اشان بیرون کشیدند و همان‌طور که دست‌شان

را روی شعله‌های آتش گرفته بودند، بی‌حال و غم‌زده، از زیر لبه‌ی کلاه‌شان نگاه کردند به مجسمه. سی چهل تا کیوتر، چسبیده بودند به نیم‌تنه‌ی بالایی مجسمه و همه جایش را نوک می‌زدند.

یک چنین چیزی را هیچ‌کس تا به حال ندیده بود. فقط پاهای مجسمه معلوم بود. کیوترها به سر و پیشانی و چشم مجسمه نوک می‌زدند، به شانه‌ها و سینه و شکمش نوک می‌زدند. بقیه می‌کردند و بال بال می‌زدند و سر و صدا راه انداخته بودند و هی به تعدادشان اضافه می‌شد و فضله‌های سبز و سفید و آبکی‌شان را همه جای مجسمه خالی می‌کردند. چند تا کلاغ هم بالای سر درخت‌ها نشسته بودند به تماشا و قارقار می‌کردند.

کم‌کم کسبه دور میدان و دوره‌گردها و دست‌فروش‌ها و چهارچرخه‌ای‌ها هم رسیدند. کسبه سریع کرکره‌هایشان را دادند بالا و ایستادند به تماشا. بعضی‌ها هم اصلاً در مغازه را باز نکردند؛ دست کردند توی جیب‌شان، جلوی مغازه‌شان ایستادند ببینند چه می‌شود.

لبو فروش داد زد: «لبو داغ، آی لبو داغ، مجسمه! آی مجسمه!» و می‌خندید. پیرمردی که انگشت‌هایش پر از انگشت بود، ویتترین شیشه‌ای انگشت‌هایش را بغل زده بود و از خنده ریه می‌رفت. بعضی‌ها دور چرخک لبویی جمع شده بودند، لبوی داغ تو دهان‌شان می‌گذاشتند و مجسمه را به هم نشان می‌دادند: – سر‌اعلی‌حضرت را نگاه!

رفتگر با جارویش مجسمه را نشان می‌داد و می‌خندید:

– خوب دارند دق‌دلی‌شان را خالی می‌کنند.

نیم ساعتی که گذشت، میدان پر از آدم‌هایی شد که مجسمه را به هم نشان می‌دادند و متلک می‌انداختند، تفریح می‌کردند و می‌خندیدند.

یک دفعه سر و کله‌ی استوار صائب با جیب ژاندارمری پیدا شد. از پادگان آمده بود و دو تا سرباز هم با خودش آورده بود. ماشین شهربانی هم با چراغ‌گردانش رسید. دو سه نفر از پاسبان‌ها هم سر رسیدند. یک نفر گفت: «آمدند اعلی‌حضرت را نجات بدهند!»

- چه کار می‌کنی، احمق! می‌خواهی به
اعلی‌حضرت شلیک کنی؟

- نه قربان، جسارت است، پرنده‌ها را
می‌خواهم بزنم.

- غلط می‌کنی شلیک کنی! می‌خواهی کار
دست همه ما بدهی؟ بگویند مأمور دولت
شلیک کرد به شاه؟

استوار صائب کلنتش را داد دست چپش
و سریع از روی زمین سنگی برداشت
و پرت کرد طرف مجسمه. یک دفعه
همه‌ی کبوترها با هم پریدند و روی
درخت‌های اطراف میدان نشستند.

مردم نگاه کردند به مجسمه و یک دفعه
شروع کردند به کف زدن و سوت کشیدن.
سرتاپای مجسمه را فضلۀ کبوتر گرفته
بود و دماغ اعلی‌حضرت با سنگ استوار
صائب پریده بود. استوار صائب مثل بید
داشت می‌لرزید که یکی از سربازها دوید
دماغ مجسمه را از روی زمین برداشت و
رفت طرف استوار صائب:

- قربان دماغ!

مردم دوباره سوت کشیدند و کف زدند.
کبوترها از روی درخت‌ها بلند شدند و یک
دور، دور میدان زدند و به طرف گنبد امامزاده‌ای
که آن دورها، زیر آفتاب زمستان می‌درخشید،
پرواز کردند.

همه خندیدند. پشت‌بندش بلندگوی ماشین شهربانی به صدا درآمد:

- متفرق بشوید! راه را باز کنید، بروید سر کار خودتان! کسی نایستد این‌جا!
یکی دو نفر از رهگذران، سرشان را برگردانند و عقب رفتند. بقیه که دورتر از
میدان بودند و هنوز خبر نداشتند، با صدای بلندگو خودشان را به جمعیت
رساندند. جمعیت داشت هر لحظه بیشتر می‌شد. کاسب‌های دور میدان،
جمع شده بودند، با هم حرف می‌زدند و می‌خندیدند.

- کجا برویم؟ سر کارمان همین جاست!

- این گندم‌ها چسبیده به مجسمه؟

- عجب کاری کرده! هر شیر پاک خورده ای بوده، خوب عقلی داشته!

- این‌ها دستی‌اند؟

- نه، از صحرا آمدند، چاهی‌اند بابا.

- نه، مال این کفتر بازها باید باشند!

- چی داری بلغور می‌کنی؟ کفترهای امامزاده‌اند به خدا!

- ببین سرتاپای شاه را چکار کردند!

- حتماً اول چسب ریخته، بعد گندم پاشیده!

- نه، چسب کجا بود؟ شیر، کار شیر است. شیرۀ انگور را با آب قاطی
کرده، ریخته. بعد هم گندم‌ها را ریخته.

استوار صائب ایستاده بود و دست و پایش را گم کرده بود. چند نفر از یک
بنز سورمه‌ای پیاده شدند، به مردم تنه زدند و رفتند کنار پاسبان‌ها و استوار
صائب ایستادند:

- یک کاری بکنید... این افتضاح را تمام کنید. من به مرکز گزارش می‌کنم.

- چکار کنیم؟ مجسمه را که نمی‌توانیم از جا در بیاوریم. میدان را که نمی‌شود
تعطیل کرد.

- بی‌عرضه‌اید! حریف یک مشت کفتر نمی‌شوید!

یک دفعه استوار صائب از کوره در رفت، کلت کمری‌اش را از غلاف چرمی بیرون
آورد و نشانه رفت طرف مجسمه.

تعقیب یک رویا

رامندرا کومار
مترجم: زهرا سادات حائری

شاهد آن هستیم که در روزنامه‌ها می‌نویسند چند نوجوان از خانه فرار کرده‌اند و پس از آن خبر خودکشی‌شان به گوش می‌رسد. رک و راست بگوییم: می‌ترسم. می‌دانی که منظورم چیست، چون هردویمان، من و مادرش سرکار می‌رویم، پریا در خانه تنهاست. فقط خودش می‌داند در فکر و ذهنش چه می‌گذرد. نمی‌خواهم بیش از این در کارهایش کندوکاو کنم و ته و تویش را در بیاورم و ناراحتش کنم. فقط همین را می‌دانیم که به خانه دوستش می‌رود تا با هم درس بخوانند.

– فکری به ذهنم رسید. برادرم در اداره پلیس کارگاه است. موضوع را به او می‌گویم. مطمئنم موافقت می‌کند که او را تعقیب کند. از آنجا که پریا هم او را نمی‌شناسد، مشکوک نخواهد شد. همچنین کار با اطمینان بیشتری انجام خواهد شد.

سریا لحظه‌ای سکوت اختیار کرد و بعد گفت: «به نظرم فکر خوبی است. چطور باید کار را شروع کنیم؟»

– با برادرم صحبت می‌کنم و به تو خبر می‌دهم.

دو روز بعد روز دوشنبه، عملیات مخفی آغاز شد. سریا با کارگاه رفتند به مدرسه آنی و از دور پریا را به او نشان داد. کارگاه قول داد ظرف یکی دو روز اطلاعات لازم را به دست آورد.

روز چهارشنبه، کارگاه با سریا تماس گرفت:

– می‌توانی ساعت چهارونیم بعدازظهر بیایی به دانشکده هنر؟

– چرا؟

– وقتی ببینمت، توضیح می‌دهم.

رأس ساعت چهار، سریا موتورش را مقابل ساختمان دانشکده هنر پارک کرد. کارگاه آنجا منتظرش بود. تا او را دید، گفت: «با من بیا.»

و شروع کرد به تند راه رفتن و سریا هم همراهش رفت. به پشت ساختمان رسیدند و از مسیری رفتند که منتهی می‌شد به معبد کوچکی. معبد زیر درخت بزرگ «لول» قرار داشت و به وسیله درختچه‌ها و تخته‌سنگ‌هایی احاطه شده بود. به همین علت از پشت ساختمان دانشکده دیده نمی‌شد. سریا از آرامش و سکوت آنجا خوشش آمد.

وقتی به محل رسیدند، کارگاه از او خواست یواشکی از پشت یک تخته‌سنگ با دقت نگاه کند. سریا دید، پریا روی یک صحن کوچک جلوی معبد نشسته است. یک بوم نقاشی روبه‌رویش قرار داشت و مشغول کشیدن نقاشی بود. چند شیشه رنگ، قلم‌مو و کاغذهای طراحی

آقای سریا کیفش را در اتاق پذیرایی شلوغ‌پلوغ آپارتمان کوچک دوخواه‌اش گذاشت و از همسرش شارادا پرسید: «پریا هنوز به خانه برنگشته؟»

او تازه از سر کار رسیده بود. صندوق‌دار بانک دولتی حیدرآباد بود. دخترشان پریا دانش‌آموز کلاس ایکس در «مدرسه آنی» بود. مدرسه پریا حدود شش کیلومتر دورتر از آنجا بود. از مدرسه پریا به خانه یک خط اتوبوس مستقیم وجود داشت.

شارادا گفت: «دیگر باید تا ساعت چهارونیم می‌آمد. الان ساعت پنج‌ونیم است و هنوز به خانه برنگشته. دیروز هم دیر آمد. در واقع چند هفته‌ای است که دیر می‌آید به خانه.»

– علتش را ازش پرسیدی؟

– بله، هفته پیش پرسیدم. من و من کرد و زیرلبی چیزهایی گفت؛ اینکه با بهترین دوستش بیرون می‌روند. بعدش هم سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت. می‌دانی چیست؟ او خیلی تمایلی ندارد جواب پس دهد. اگر زیاد ازش سؤال بپرسم، حرف نمی‌زند یا اینکه زود اشکش درمی‌آید. گاهی که دارم باهاش حرف می‌زنم، احساس می‌کنم دارم با یک غریبه حرف می‌زنم، نه دختر خودم.

– می‌دانم بچه زودرنجی است، اما آیا نباید بدانیم مشغول چه کاری است؟ من ... امیدوارم پای پسری در میان نباشد. می‌دانی که در این سن ...

– نه، فکر نمی‌کنم درگیر این نوع مسائل شده باشد.

پریا قرار بود در امتحانات کنکور دانشگاه در سال آینده شرکت کند. اکنون ماه جولای بود و درس خواندن و مطالعاتش را به صورت جدی شروع کرده بود.

روز بعد، سریا به طور اتفاقی با همکارش دورگا در مورد رفتارهای عجیب پریا صحبت کرد. دورگا هم یک دختر نوجوان داشت.

– سریا تو نباید این موضوع را سرسری بگیری و با بی‌خیالی رد کنی. کسی نمی‌تواند به نوجوانان حرف بزند. هیچ‌وقت هم نمی‌فهمیم که سرگرم و مشغول چه کاری هستند.

– خب، می‌گویی باید چه کار کنم؟

– چرا با او رودرو صحبت نمی‌کنی؟

– آخر حرف نمی‌زند و از لاک خود بیرون نمی‌آید. نمی‌دانم وقتی متوجه شود به کارهایش مشکوک شده‌ایم، چه عکس‌العملی نشان دهد. هر روز

دکتری و مهندسی می‌شود.

گفتم: دخترم، آیا فکر نمی‌کنی آن‌ها درست می‌گویند؟

گفت: اما من نمی‌خواهم دکتری مهندس شوم. می‌خواهم نقاش شوم. قصد هم ندارم با آن‌ها نزاع کنم، حتی اگر آرزو و رویایم را نفهمند و از آن محروم شوم. آیا واقعاً این اشتباه است که آدم به دنبال رویاها و آرزوهایش برود؟

من جواب دادم: نه دخترم ... نه. در واقع من تصمیمات و رویاهای بچه‌ها را درک می‌کنم.

حدود دو ماه پیش بود. از آن موقع تقریباً هر روز می‌آید اینجا، یک ساعت یا بیشتر از یک ساعت نقاشی می‌کشد. از آنجا که نمی‌توانست بوم را به خانه ببرد، آن را در خانه من می‌گذاشت. بیایید داخل خانه و نگاهی بیندازید.

وارد خانه کوچک شدند. یک گوشه خانه چند بوم قرار داشت. همان‌طور که چاری یکی یکی آن‌ها را از هم جدا می‌کرد، سریا کنار یکی از تابلوهای زیبا ایستاد؛ یک نقاشی پر از انرژی که هنر دخترش بود.

شنید که کارآگاه زیر لب گفت: «زیباست».

- سریا، من فردی را می‌شناسم که صاحب گالری هنری است. می‌خواهی این نقاشی‌ها را به او نشان بدهیم؟ فکر می‌کنم پریا واقعاً با استعداد است.

سریا تردید نکرد و گفت: «البته. اما بگذار اول به پریا بگویم».

سه ماه بعد از آن، هم برای پریا هم برای سریا ماه‌های پرمشغله و پرهیجانی بودند. صاحب گالری تحت‌تأثیر استعداد پریا قرار گرفت. او موافقت کرد که حامی مالی نقاشی‌های پریا در یک نمایشگاه انفرادی باشد. آن زمان پریا هم روی تابلو و بومش کار می‌کرد تا کار جادویی و خارق‌العاده‌ای خلق کند و هم این‌ور و آن‌ور می‌دوید تا به تدارکات و مقدمات نمایشگاه کمک کند. بالاخره روز ۲۵ اکتبر نمایشگاه افتتاح شد و پریا جوان‌ترین و درخشان‌ترین هنرمند شهر شناخته شد.

از یکی از نقاشی‌های ساده‌اش تقدیر فراوانی به عمل آمد. در آن نقاشی، چاری بلندقد و تنومندی را کشیده بود که در حال دعا و عبادت بود و یک دختر پانزده ساله کنارش نشسته است. عنوان نقاشی را «الهام‌بخش» نامیده بود.

دوروبرش دیده می‌شدند.

سخت مشغول تماشا بودند که صدای مردی را از پشت‌سر شنیدند:

- دارید چه کار می‌کنید؟

مرد بلندقد و قوی‌هیکلی حدوداً ۶۰ ساله، آنجا ایستاده بود.

- ما... من... من پدر آن دختر هستم، و او... او یک دوست است.

- آهان، پس شما آقای سریا هستید. من چاری هستم. همراه من بیایید. بهتر است مزاحمش نشویم.

آن‌ها را به راهی باریک برد که به خانه کوچکی پشت معبد منتهی می‌شد. - اینجا منزل محقر من است.

زیراندازی از جنس حصیر در ایوان پهن شده بود.

- حتماً تعجب کردید که پریا را اینجا پیدا کردید.

- بله... من گمان نمی‌کردم که اینجا آمده باشد.

چاری خنده‌ای کرد و گفت: «از یک کارآگاه کمک گرفتی تا بفهمی در ذهن دخترت چه می‌گذرد؟!»

سریا خواست چیزی بگوید که چاری دستش را بالا برد:

- سریا، می‌دانم برای والدین خیلی سخت است که بفهمند در ذهن بچه‌هایشان چه می‌گذرد. بگذار به تو بگویم چطور ذهن پریا را خواندم و متوجه شدم در ذهنش چه می‌گذرد. او بار اول با دوستش به اینجا آمد. مجذوب آرامش و سکوت اینجا شده بود. از من پرسید اینجا همیشه این‌قدر آرام است؟ گفتم: بله دخترم.

پرسید: آیا من می‌توانم هر روز به اینجا بیایم؟

گفتم: چرا که نه دخترم، اما فکر نمی‌کنی تو خیلی جوان هستی که هر روز عصر در معبد به دعا و عبادت بپردازی؟

لبخندی زد و گفت: نمی‌خواهم برای عبادت و دعا به اینجا بیایم. می‌خواهم اینجا بیایم و نقاشی بکشم.

با تعجب پرسیدم: برای کشیدن نقاشی؟ ولی می‌توانی این کار را در خانه انجام دهی!

گفت: والدینم به من اجازه نمی‌دهند.

پرسیدم: چرا؟

گفت: آن‌ها گمان می‌کنند که نقاشی کشیدن وقت تلف کردن است. از من می‌خواهند فیزیک، شیمی، ریاضیات و زیست‌شناسی بخوانم و دکتر یا مهندس شوم. معتقدند با نقاشی کردن نمی‌توان نان درآورد، ولی با

باید عکاسی می‌کردم

چگونه پای محمد فرنود به دنیای عکاسی کشانده شد

تغییرات بهمن ۵۷ فقط منحصر به رفتن شاه و آمدن امام نبود. زندگی مردم، تفکرات‌شان و راهی که برای آینده انتخاب کرده بودند هم از نو تعریف شد. انقلاب جوان‌های زیادی را با خودش همراه کرد و سرنوشت‌شان را جور دیگری رقم زد. محمد فرنود قرار بود ورزشکار شود، اما حالا عکاس است. فرنود کارش را با انقلاب شروع کرد و با جنگ ادامه داد. بعد از جنگ هم هر جا اتفاقی افتاد، مثل زلزله منجیل، خودش را رساند و عکس گرفت. او به خاطر لحظاتی که ثبت کرده، تا به حال جایزه‌های زیادی گرفته و نمایشگاه‌های مختلفی برپا کرده است. در خاطره‌ی زیر، فرنود ماجرای این‌که چطور از رویای ورزشکار شدن به عکاسی رسیده، شرح می‌دهد.

گفتند میدان ژاله شلوغ شده. دو روز قبل، من ۱۹ سالم تمام شده بود. توی شهرمان سمنان چیزهایی شنیده بودم که تهران خبرهایی هست، اما تصور واضحی نداشتم که چه اتفاقی دارد می‌افتد. از هفده هجده سالگی توی یک کارگاه عکاسی کار می‌کردم. البته عکاسی هنوز برایم جدی نبود. ورزش را دوست داشتم. دعوت شده بودم به اردوی تیم ملی بدمینتون، تهران. توی اردو بودیم در ورزشگاه آزادی که گفتند میدان ژاله شلوغ شده. گفتند اردو تعطیل، برمی‌گردیم سمنان. اتوبوس از میدان خراسان که رد شد، من دیدم مغازه‌ها را آتش زده‌اند. به سرپرست‌مان گفتم من بروم پایین عکاسی کنم (دوربین همراهم بود) که اجازه نداد. اما یک لحظه پریدم پایین و همان دور و بر میدان خراسان، چند تا عکس گرفتم و برگشتم سوار اتوبوس شدم. این اولین مواجهه من با انقلاب بود.

وقتی برگشتم سمنان، هر روز راهپیمایی و بعدها اعتصاب بود. یک روز فهمیدم مجسمه شاه را در سمنان می‌خواهند بکشند پایین. قرار بود پسرعموی من سیم‌بکسل را بیندازد گردن مجسمه و شوهر دخترخاله‌ام با کامیون آن را بکشد. من هم از مغازه یک دوربین پنتاکس و چند حلقه فیلم گرفتم و شدم عکاس ماجرا. عکس‌ها را روی کاغذ اورینتال چاپ کردم. هر جا که می‌رفتم، به مردم نشان می‌دادم و می‌دیدم که چقدر منقلب می‌شوند. از این تأثیر خوشم می‌آمد.

عکس‌ها روی مردم تأثیر می‌گذاشت و احساسات آن‌ها را برمی‌انگیخت. چیزی که به خود من شور و شوق و انگیزه داد که عکاسی را جدی بگیرم، همین بود. در واقع انقلاب و حوادث بعد از آن سرنوشت‌م را عوض کرد. قرار بود ورزشکار تیم ملی شوم، آرزو داشتم وارد دانشگاه شوم، اما انقلاب مرا با خودش برد؛ جنگ مرا مطمئن کرد و حوادث بعد از آن، روح و روانم را هیچ‌گاه رها نکرد. من باید عکاسی می‌کردم.



تصویرگر: عرفان محمدی‌آذر

کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است، برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن مطلب مطلع شوید. به همین سادگی. حالا احتمالاً سؤالتان این است که کد QR چیست و چگونه آن را بخوانیم؟

کد QR (Quick Response) یا کد پاسخ سریع، نوعی بارکد دوبعدی است که می‌تواند با استفاده از گوشی‌های هوشمند و دستگاه‌های اختصاصی خواندن کد QR خوانده شود و به‌طور مستقیم به متن، ایمیل، وب سایت، شماره تلفن و... لینک می‌شود.

چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکنر بارکد» را دانلود کنید. مانند «Red Laser» یا «Bar-code Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.



جویبار لحظه‌ها مغز چگونه زمان را می‌سنجد؟

احتمالاً بسیاری از شما فردا یا پس فردا چیز زیادی از این مقاله یادتان نمی‌آید! مشکلی هم نیست! خواندن این مقاله حدود دو تا سه دقیقه از وقت شما را می‌گیرد که اگر در کلیت دوره زندگی شما حساب کنیم، زمان بسیار کوچکی است؛ چیزی در حدود صفر درصد. اما اگر شما حشره‌ای یک‌روزه بودید، این دو دقیقه چه معنایی برایتان داشت؟ مثلاً در گونه‌ای از این حشرات به نام «دولانیا آمریکانا»، دوران بلوغ حشره ماده در حدود چهار دقیقه است. برای این حشره زمانی که صرف مطالعه این کلمات می‌شود، در حدود ۱۰ سال انسانی به طول می‌انجامد.

زمان برای همه ما، حتی موجودات یک گونه، معنایی متفاوت دارد. هنگامی که کودک بودید، طول تابستان را به مانند یک دوره زندگی سراسر خوشی می‌دانستید. اما اکنون در عجب هستید که چگونه ماه مهر از راه رسید. کل دوره زندگی شما و تجربیات، خاطرات، احساسات و ترجیحات آن، درک شما از زمان را شکل می‌دهد. شاید زمانی مساوی برای هم صحتی و تفریح با دوستان در مقایسه با حل تمرینات صرف کنید، اما همه می‌دانند این دو به یک اندازه طول نمی‌کشند. این نتیجه نوع کارکرد مغز شماست. اگر من کارم را درست انجام داده باشم، مطالعه این مقاله شما را در زمان به جلو خواهد راند و کمتر متوجه گذر زمان در حین مطالعه خواهید شد.

مغز شما: ماشین زمان

«ذهن» همیشه در حال شمارش است: سرعت تویی که به سمت شما می‌آید و سرعتی که شما باید به عضلات خود بدهید تا توپ را شوت کنید. سرعت عبور ماشین‌ها از خیابان و سرعت عبور شما از عرض آن. حتی زمانی که باید در انتظار صرف یک وعده غذایی لذیذ بمانید. محققان علوم اعصاب همچنان در حال شناخت مسیرهای زمانی مغز هستند. مشخص شده‌است که تنها یک ناحیه از مغز درگیر این وظیفه نیست و قسمت‌های متفاوت، وظایف زمانی گوناگونی دارند تا ادراک زمانی ما را شکل دهند.

کرنومتر

وقتی مغز شما پیامی را از محیط خارجی، مانند بوی غذایی خوش‌مزه، دریافت می‌کند، «ناحیه حرکتی تکمیلی» شروع به فعالیت زمان‌سنجی خود می‌کند و هر چه محرک فعالیتش بیشتر ادامه پیدا کند، بیشتر می‌شود.



۲

مرکز حافظه

امکان ندارد بتوان تخمینی از زمان بدون وجود حافظه کوتاهمدت داشت. قسمت راست زیرین کورتکس پیشانی این وظیفه را بر عهده دارد.



۳

چینشگر ترتیبها

برای اینکه انسانها مولد و قادر به انجام کارهای پیچیده باشند، باید بتوانند نظم و ترتیب یک مجموعه مانند حروف کلمات را درک کنند. مسئول درک این مفاهیم، «اسبک» یا همان «هیپوکامپ» است.



۴

ضرباهنگ عضلات

مخچه حرکت عضلات را تنظیم می‌کند و در همه انواع عملکردهای زمانی، به خصوص در تنظیم نوعی ضرباهنگ درگیر است. در حین پیش‌بینی عملکردهای زمانی، مانند نواختن آلت موسیقی، فعالیت مخچه حیاتی است.



۵

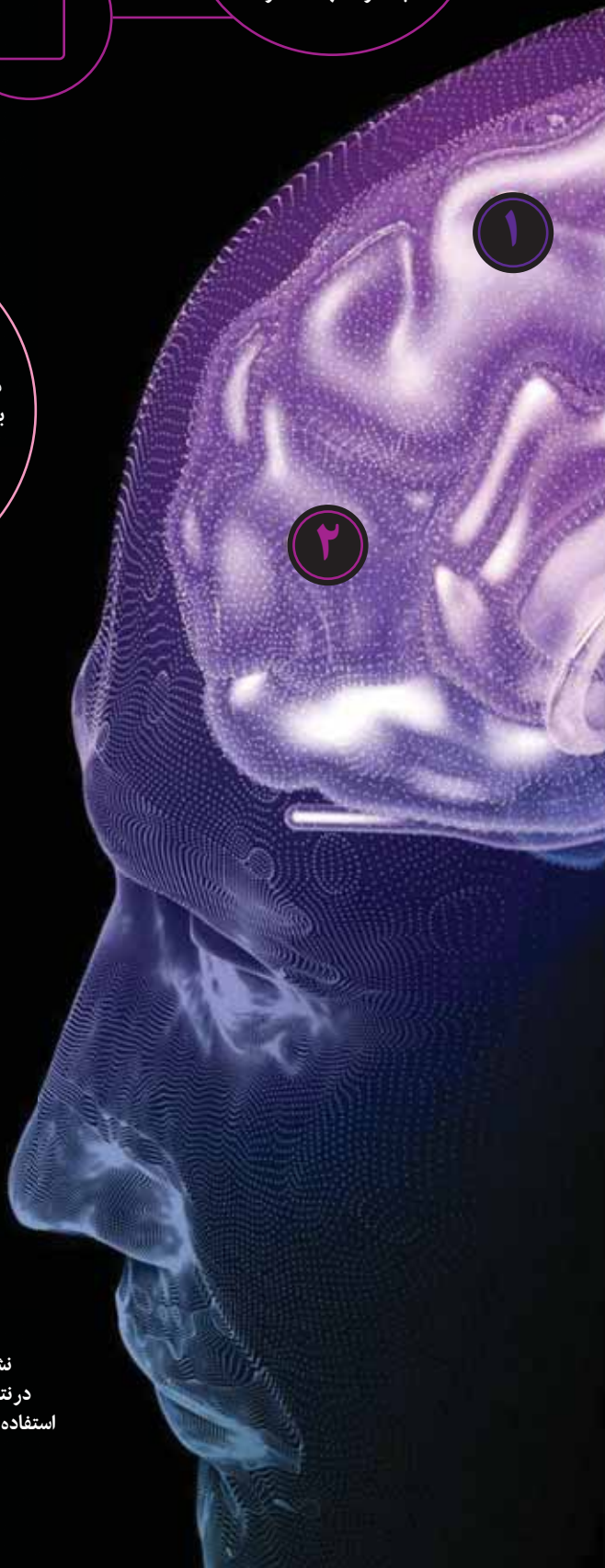
مرکز تشویق

اگر خوردنی خاصی، مانند بستنی یا شکلات، خیلی دوست داشته باشید، برای رسیدن به آن باید که صبر هم داشته باشید. پاسخ به این سؤال که چه مدتی برای رسیدن به موضوعی خوشایند باید صبر کنید و اینکه اصلاً می‌صرفد که صبر کنید، بر عهده «عقددهای قاعده‌ای» مغز است.



میلیاردها تیک تاک ساعت!

نظریه ساعت جمعیتی، آخرین ایده محققان را برای شناسایی سازوکار تشخیص زمان بیان می‌کند. تمام سلول‌های مغزی و نه قسمت خاصی از آن، تیک تاک می‌کنند. یک محرک، مانند به راه افتادن به سمت مدرسه، فعال‌سازی نورون‌ها را تحریک می‌کند و الگویی به وجود آورد که نشانگر زمان طی شده است. هر مدار و شبکه نورونی به صورت مستقل عملکردی مانند ساعت دارد. در نتیجه شما در حین اینکه از خیابان رد می‌شوید، می‌توانید به موسیقی گوش دهید یا از استعداد خود استفاده کنید و سوت زنان از خیابان بگذرید.





افعی دماوند

از صبح اینجا ایستاده‌اید که گرم شوید، اما مثل اینکه این آفتاب پاییزی سرگرم شدن و گرم کردن هیچ چیزی را ندارد. آن ابر مزاحم هم که کنار نمی‌رود تا کمی هم شده، نور به شما برسد. سنگ هم سرد است و نمی‌تواند گرمتان کند. نزدیک ظهر کمی گرم می‌شوید و جان می‌گیرید که بخزید. با زبانتان خوب همه چیز را بو می‌کشید. آنجا! آن شکار لژیذا! یکم بزرگتر از دهان شماست، اما خوش‌مزه باید باشد. کم کم نزدیک می‌شوید... نزدیک و نزدیک‌تر... فقط یکم مانده که به او برسید. یک جا می‌ایستید و به اندازه یک سوم طولتان می‌پريد و بالاخره چونده بخت برگشته را می‌گیرید.

منیخات

فکرمی کنید چرا اسم آن «افعی لطیفی» است؟ به دلیل تلاش‌های دکتر محمود لطیفی (سم‌شناس و خزنده‌شناس) برای معرفی این گونه که یکی از جالب‌ترین افعی‌های دنیاست، نام علمی این افعی را «افعی لطیفی» گذاشتند. این افعی یک مار زهری کوچک با سر کوچک و مثلی شکل و کشیده است و مثل بقیه مارها دراز، رنگ بدنش خاکستری روشن و گاهی نزدیک به نقره‌ای، قهوه‌ای تیره، یا زرد متمایل به خاکستری است. (اما در مورد یک خزنده یا یک دوزیست رنگ را نباید ملاک قرار داد. این مار کوهستانی دارای چهار طرح اصلی است که شامل طرح زیگ‌زاگ، زیگ‌زاگ ناتمام، خطدار و بدون طرح است.

تشخیص مار زهری از غیر زهری

بگذارید همین اول خیالتان را راحت کنم و بگویم که بیشتر مارها زهر ندارند. آن‌ها هم که دارند، دوست ندارند زهر از شمشند خود را روی شما یا هر موجود حرکت کننده‌ای امتحان کنند. چون کلی زحمت کشیده‌اند و انرژی گذاشته‌اند تا آن را ساخته‌اند و می‌خواهند از آن برای شکار و دفاع کردن استفاده کنند. پس در اولین برخورد با هر چیزی که غذا نباشد، فرار می‌کنند؛ مگر اینکه اصرار زیاد به دنبال کردنشان داشته باشید!

مارهای غیر زهری

مارهای زهری

	سر گرد یا بیضی دارند.		سر مثلی شکل دارند که از راستای بدنشان بیرون زده است.
	از وسط بدن تا دم، بدن کم کم باریک می‌شود.		دم کوتاه و کلفت دارند.
	مردمک چشم گرد است.		مردمک چشم عمودی یا خطی است.
	جای گازگرفتگی به صورت خراش روی پوست برجامی‌ماند. یا جای دندان‌ها به شکل نیم‌دایره دیده می‌شود.		جای نیش دو دندان به خوبی قابل مشاهده است.
خصوصیاتی که اینجا گفته شد، در بیشتر مواقع درست است. اما استثناهایی هم وجود دارد.			

تهدیدات

* صید و خارج کردن افعی‌ها از زیستگاه، توسط مارگیرها به منظور سم‌گیری و کسب درآمد؛

* چرای بی‌رویه دام در مراتع و تخریب و تکه تکه شدن زیستگاه؛

* آتش زدن بوته‌ها توسط چوپانان و از بین بردن پناه گونه؛

* کشته شدن مارها توسط برخی چوپان‌ها و افراد ناآگاه؛

* هم‌زمانی چرای دام و زادآوری افعی‌های لطیفی در پارک ملی لار.

در لاریا هرجای دیگری که مار دارد، چکار باید کرد؟

۱. خودداری از تخریب پوشش مرتعی که سرپناه مارها و سایر جان داران است؛

۲. آتش ن‌زدن بوته‌ها و درختچه‌ها؛

۳. پرهیز از صدمه زدن به مارها؛

۴. جدا نکردن مارها از زیستگاه اصلی‌شان.

اصلاً به مارها چه کار داریم؟ مگر اینکه بخواهیم از آن‌ها عکس بگیریم یا از تماشايشان لذت ببریم. تازه خودمان هم تنها نرویم ازشان عکس بن‌دازیم؛ اول یک آدم متخصص یا محیط‌بان پیدا کنیم که ما را راهنمایی و کمکمان کند.



پارک ملی و منطقه شکار ممنوع «لار» در استان‌های تهران و مازندران قرار دارد و مدیریتش با «اداره کل محیط زیست استان تهران» است. پارک ملی لار ۲۷۳۷۸۸ هکتار (یعنی نزدیک به ۲ هزار و ۳۰ زمین فوتبال مثل ورزشگاه آزادی) در ۷۰ کیلومتری شمال شرق

تهران واقع شده است. این منطقه از شمال به کوه‌های

نور مازندران، از غرب به خاتون بارگاه و گرم‌آبدر، از جنوب به

لواسانات و از شرق به کوه دماوند و پلور محدود است. در این منطقه دو افعی

دیگر به نام‌های «افعی البرزی» و «افعی حفره‌دار قفقازی» هم زندگی می‌کنند.

افعی کوهستانی لطیفی فقط در پارک ملی و منطقه شکار ممنوع لار زندگی می‌کند و

نه تنها در هیچ جای دیگر ایران، بلکه در هیچ جای دیگر جهان هم وجود ندارد (به

این‌جور موجودات که فقط در یک جا از دنیا هستند، می‌گویند گونه «اندمیک» یا «بوم‌زاد»).

در ارتفاع ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ متری زندگی می‌کند و اصلاً برای همین پسوند کوهستانی

هم دارد. این افعی‌ها معمولاً از بوته‌های علفی کوتاه و گیاهان علفی

پوششی، برای پناه و شکار استفاده می‌کنند و برای دوری از سرمای

شدید، پوشش گیاهی میان سنگ‌ها را ترجیح می‌دهند.

طعمه‌ها

متأسفانه یا خوش‌بختانه آن‌ها فقط می‌توانند طعمه‌های متحرک را ببینند و معمولاً از حشرات بزرگ مثل ملخ‌ها، انواع مارمولک‌ها و انواع چوندگان تغذیه می‌کنند. در تابستان بین ۵ تا ۱۰ بچه به دنیا می‌آورند. مارها بهترین کنترل‌کننده چوندگان در طبیعت هستند و در چرخه غذایی و اکوسیستم منطقه نقش بسیار مهمی دارند.



۸۴ cm

اندازه

حداکثر طول افعی لطیفی ۷۹ سانتی‌متر است که به اضافه دمش می‌شود ۸۴ سانتی‌متر.

عینک واقعیت مجازی (VR)

تجربه مجازی از واقعیت

جعبه ابزار رضا نظریانی

«واقعیت مجازی» (Virtual reality) یکی از جدیدترین فناوری‌های روز دنیاست که به سرعت در حال فراگیر شدن است. این فناوری در واقع یک شبیه‌ساز محیط مجازی تعاملی است. محیط مجازی از طریق یک عینک واقعیت مجازی شبیه‌سازی می‌شود و فردی که از این عینک استفاده می‌کند، با حرکت سر و بدن خود با آن محیط ارتباط برقرار می‌کند. به خاطر ویژگی منحصر به فرد فناوری واقعیت مجازی در شبیه‌سازی انواع محیط‌ها، این فناوری کاربردهای بسیار متنوعی یافته است. از صنعت بازی و سرگرمی گرفته تا آموزش و پزشکی و حتی سینما! شما با داشتن یک گوشی هوشمند و یک عینک واقعیت مجازی انتخاب‌های بسیار متنوعی پیش روی خود خواهید داشت. می‌توانید انواع ویدیوها و فیلم‌های مستند ۳۶۰ درجه را تماشا کنید یا از انواع اپلیکیشن‌های آموزشی و سرگرم‌کننده استفاده کنید.



فایل طرح مورد نیاز را از اینجا دانلود کنید:

چگونه عینک واقعیت مجازی بسازیم؟

در حال حاضر انواع متنوعی از عینک‌های واقعیت مجازی در بازار موجودند که بازه قیمتی از حدود ۴۰ هزار تومان تا چند صد هزار تومان دارند. اما اگر هنوز ذوق ساختن کاردستی داشته باشید، می‌توانید با هزینه بسیار کمتری عینک واقعیت مجازی اختصاصی خود را بسازید. «گوگل» برای قابل دسترس کردن عینک واقعیت مجازی برای همه، طرحی برای ساخت یک عینک مقوایی تولید و منتشر کرده است. با استفاده از این طرح و چند برش و تا زدن ساده (درست شبیه کاردستی‌ها) می‌توانید یک عینک واقعیت مجازی برای خود بسازید.

ابتدا باید فایل طرح را روی کاغذ چاپ کنید و آن را روی مقوا بچسبانید. سپس قسمت‌های مشخص شده در طرح را با دقت از مقوا جدا کنید. با تا زدن و چسباندن قسمت‌های متفاوت و جاگذاری لنزها عینک شما آماده است و می‌توانید با قرار دادن یک گوشی هوشمند درون آن، وارد دنیای واقعیت مجازی شوید.



وسایل مورد نیاز:

دو عدد لنز به قطر ۳۴ میلی‌متر و فاصله کانونی ۴۵ میلی‌متر

قیچی

چسب

مقوا



سفر به عصر ژوراسیک، گشتی درون مغز، پرسه در مریخ

تجربه نزدیک به واقعیت از غیرممکن‌ها

برنامه‌نویسان و طراحان بازی از ظرفیت موجود در فناوری واقعیت مجازی بهره گرفته‌اند و فضاهایی را شبیه‌سازی کرده‌اند که در حالت عادی تجربه آن‌ها غیرممکن است. در حال حاضر برنامه‌های متنوعی وجود دارند که از این فناوری بهره می‌برند. ما در «جعبه ابزار» سه مورد از این برنامه‌ها را باهم مرور می‌کنیم. شما هم اگر برنامه جالب توجه دیگری سراغ داشتید، به ما معرفی کنید.



«سفر به عصر ژوراسیک»



برنامه «واقعیت مجازی ژوراسیک» (jurassic vr) شما را به دوره‌ای می‌برد که دایناسورها روی زمین حکمرانی می‌کردند. پس از نصب این برنامه و اجرای آن، باید گوشی هوشمند را درون عینک قرار دهید. در این حالت نقطه‌ای روی صفحه خواهید دید که با حرکت سر می‌توانید محل آن را تغییر دهید و درواقع کار ماوس را در رایانه با آن انجام دهید.



ابتدا چند گزینه پیش روی شما قرار دارد که با حرکت سر می‌توانید آن‌ها را انتخاب کنید. با انتخاب «JURASSIC VR JUNGLE» وارد جنگلی می‌شوید که دایناسورها اطراف شما در حال رفت و آمد هستند و با چرخاندن سر می‌توانید تمام محیط اطراف را تماشا کنید.

اطلاعات و توضیحات تکمیلی به زبان انگلیسی روی تصویر ظاهر می‌شوند و شما را راهنمایی می‌کنند. در بخش «JURASSIC SIMULATOR»

نیز می‌توانید گونه‌های متفاوت دایناسورها را با جزئیات کامل بررسی کنید. این اپلیکیشن بخش‌های متنوع دیگری هم دارد و در بخش «T-REX ESCAPE» می‌توانید یک بازی در این محیط انجام دهید.

«گشتی درون مغز»



برنامه «واقعیت مجازی درون مغز» (inmind vr) شما را به درون مغز می‌برد. می‌توانید در میان نورون‌ها و عصب‌های مغزی بچرخید و بخش‌های متفاوت آن را تماشا کنید. در میان عصب‌های مغزی، عصب‌هایی می‌بینید که ملتهب شده‌اند و رنگ آن‌ها قرمز شده است. با حرکت سر و تمرکز روی این قسمت‌ها، رنگ عصب‌ها به حالت عادی برمی‌گردد و درواقع می‌توانید آن‌ها را درمان کنید.



«پرسه در مریخ»



برنامه «واقعیت مجازی مریخ» (vr mars) سعی کرده است، محیط سیاره مریخ را شبیه‌سازی کند. رنگ خاک، شکل کوه‌ها، میزان نور خورشید در این سیاره و سایر مشخصه‌ها به شکلی طراحی شده‌اند که درست شبیه حالتی باشد که روی این سیاره قدم می‌گذارید. هدف این برنامه شبیه‌سازی محیطی است که دیر یا زود انسان به آن سفر خواهد کرد و چه بهتر که پیش از سفر واقعی به‌صورت مجازی در آن گشت زده باشد.



برخی افراد ارتباط خوبی با عینک واقعیت مجازی برقرار نمی‌کنند و در حال استفاده از این عینک، ممکن است دچار سرگیجه یا حالت تهوع شوند. در صورت داشتن این حالت از عینک استفاده نکنید. در هر حال، استفاده مداوم بیش از ۱۵ دقیقه از عینک واقعیت مجازی توصیه نمی‌شود.

نکته



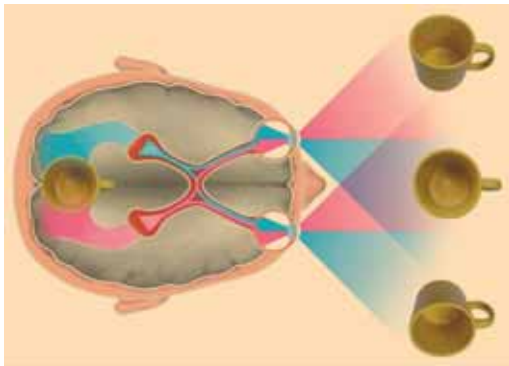
فناوری واقعیت مجازی هنوز در ابتدای راه قرار دارد، اما هر روز در حال پیشرفت و تکامل است. به همین دلیل برنامه‌هایی که برای استفاده از این فناوری طراحی شده‌اند، شاید اندکی ابتدایی به نظر برسند. اما همین برنامه‌های ابتدایی با گرافیک‌های گاه ساده می‌توانند آشنایی خوبی با این فناوری فراهم کنند و شما را برای تجربه‌های بیشتر آماده کنند.

توضیح



فیلم برداری سه بعدی

سیدامیر سادات موسوی



وقتی ما به يك جسم نگاه می‌کنیم، با دو چشممان دو تصویر متفاوت از آن می‌بینیم. دو تصویری که از دو زاویه‌ی مختلف هستند و تلفیق آن‌ها جهان را برای ما سه بعدی می‌کند.

فیلم برداری سه بعدی

تلویزیون‌ها و سینماهای سه بعدی، تلاش می‌کنند که با فناوری‌های مختلفی این وضعیت را برای ما شبیه‌سازی کنند تا ما در هنگام تماشای يك فیلم، آن را سه بعدی تصور کنیم. برای این کار باید فیلم‌برداری به صورت ویژه‌ای انجام شود. یعنی دوربین به جای يك ورودی، دو ورودی داشته باشد. این دو ورودی در نقش دو چشم ما هستند و هر صحنه را از دو زاویه دید ثبت می‌کنند.



يك شیوه دیگر برای این کار عینک‌های VR هستند. در این روش، ویدیوها باید به گونه‌ای تدوین شوند که دو تصویر چشم راست و چپ دقیقاً کنار هم قرار بگیرند.

چگونه با امکانات ساده يك فیلم سه بعدی بسازیم؟

وسایل مورد نیاز: دو گوشی همراه کاملاً یکسان، يك خط‌کش

۱- گوشی‌های همراه را روی خط‌کش قرار دهید و طوری با چسب به آن بچسبانید که لنز دوربین‌هایشان با هم ۷ سانتی متر (فاصله دو چشم انسان) باشد.

۲- دوربین‌ها را همزمان روشن کنید و فیلم‌برداری کنید. سعی کنید سوژه‌ای را انتخاب کنید که عمق داشته باشد.

۳- با استفاده از يك نرم‌افزار ویرایش فیلم (مثلاً Corel Video Studio) دو ویدیویی را که فیلم‌برداری کرده‌اید، در کنار هم قرار دهید. دقت کنید که فیلم دوربین سمت راست باید سمت راست قرار بگیرد و فیلم‌ها باید کاملاً هم‌زمان باشند.

۴- فیلم سه بعدی شما آماده است و می‌توانید با يك عینک VR آن را ببینید.

عینک‌های مخصوص

وقتی چنین فیلمی آماده شد، به شکل ویژه‌ای باید آن را تدوین کرد تا یکی از تصاویر به چشم سمت راستمان برسد و یکی از تصاویر به چشم سمت چپمان. یکی از شیوه‌های قدیمی برای این کار استفاده از فیلترهای قرمز و آبی است. یعنی دو تصویر را به گونه‌ای روی هم بیاندازیم که با فیلتر آبی، تصویر مربوط به چشم راست و با فیلتر قرمز، تصویر مربوط به چشم چپ را بنیم. این روش با عینک‌های مخصوصی که با قطبش نور کار می‌کنند، پیشرفته‌تر شده است.



چند نکته:

۱- برای اینکه نتیجه کارتان سرگیزه‌آور نباشد، باید از حرکتهای سریع دوربین اجتناب کنید.

۲- برای هم‌زمان کردن ویدیوهایتان می‌توانید از يك رخداد لحظه‌ای (مانند روشن کردن چراغ) فیلم بگیرید و در هنگام تدوین از آن استفاده کنید.

۳- ویدیوی نهایی‌تان باید در يك سایز استاندارد (مثلاً ۴۸۰ × ۷۲۰) باشد.

دانلود کنید:

این ویدیوی کوتاه را ما با همین شیوه ساخته‌ایم. آن را با عینک مخصوص VR تماشا کنید.





نتایج تحقیقات نشان داده‌اند که شروع مدرسه قبل از ساعت ۸:۳۰ صبح، علاوه بر اینکه موجب ایجاد اختلال در خواب دانش‌آموزان می‌شود، آن‌ها را در معرض بیماری‌های روانی هم قرار می‌دهد.



عمو کنکور پیر و غُرغُر شده

اسماعیل امینی

قطار آینده فقط سالی یک بار حرکت می‌کرد. با این حال در طول سال، بوق می‌زد و دود می‌کرد و سر و صدایی راه می‌انداخت که بیا و ببین! بیشتر مسافرانش جوان‌ها بودند. جوان‌ها یاد گرفته بودند که باید به فکر آینده‌شان باشند. برای سوار شدن به قطار اول باید می‌رفتند به دفتر عمو کنکور. عمو کنکور کلی کتاب و تست و جزوه به دست می‌داد. خواندن آن همه کتاب چند ماه علافی داشت و مربع‌های زندگی‌ات را با مداد نرم سیاه می‌کرد. بعد می‌آمدی به دفتر عمو کنکور و با مداد نرم، مربع سیاه می‌کردی. بعد برندگان خوش‌بخت را اعلام می‌کردند که سوار قطار بشوند. قطار که راه می‌افتاد، مثل قطارهای هند، پر از جمعیت بود و تعدادی به میله‌های بیرون و در و پنجره و سقفش آویزان بودند. قطار که می‌رفت، همه می‌گفتند به سوی آینده می‌رود. کسی از آینده خبر نداشت. سرعت قطار که زیاد می‌شد، مسافران آویخته از میله‌ها و درهای قطار می‌افتادند و می‌رفتند پی‌کارشان و بی‌خیال آینده می‌شدند. بعدها که گوشه‌ی هوشمند و نقشه‌ی آنلاین به بازار آمد، مسافران قطار فهمیدند که این قطار پر سر و صدا، قطار شهر بازی است و جایی نمی‌رود. شهر بازی را دور می‌زند و مدتی بچه‌ها را سرگرم و خوش‌حال می‌کند و بر می‌گردد سر جای اولش.

*

این روزها، عمو کنکور دل و دماغ ندارد. می‌گوید: دست زیاد شده و کار و کاسبی کساد است. صد رقم قطار جورواجور راه انداخته‌اند. بدون زحمت کتاب و جزوه و تست و مداد نرم و مربع‌های سیاه. مسافر فقط پول می‌دهد و سوار می‌شود. عمو کنکور پیر شده و مدام غُر می‌زند: مسخره است. قطار آینده باید خالی حرکت کند، انگار هیچ‌کس به فکر آینده نیست. انگار هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد که مربع‌های امروز و فردای زندگی‌اش را با مداد نرم سیاه کند.

بحر طویل / منشین جنب بخاری

سعید طلائی

خانه بایست که سقف و در و کف داشته باشد. گل چه خوب است که در پاش علف داشته باشد. گهر آن است که پیراهنی از جنس صدف داشته باشد. خوش به احوال کسی که دو سه فرزند خلف داشته باشد. از قضا سکه بعید است که بیش از دو طرف داشته باشد. سنگی خلوت اگر بود نیابست که صف داشته باشد. گرچه گونی فقط الیاف کنف داشته باشد، آدمی‌زاد ضروری‌ست که همواره هدف داشته باشد. نه که هی لُج بکند، راه خودش را کج و معوج بکند یا مثلاً راهی سمنان نشده قصد سنندج بکند یا که به «آوج» برود پشت به آوج بکند. بی‌هدفی آفت جان است و ضرر دارد و دارای زیان است و شبیه سرطان است و بلایی به سر نسل جوان است و در این برهه حساس فقط موجب اتلاف زمان است و زمان نیز همان‌طور که گویند، گران است. نزن تکیه به بالشت و متکا.

اگر از عمق وجودت پی علمی بنشین پای کتاب و قلم و مشق و حساب و بشو غرق تب و تاب و وسط درس نخواب و نشو از عالم کنکور فراری که اگر دکتر و استاد نشد حداقلش بشوی صاحب یک شغل اداری و اگر حوصله درس نداری منشین جنب بخاری و نکن گریه و زاری که در آخر بشوی نادام و sorry بزنی تکیه به گاری. برو مشغول شو امروز به کاری که در آینده شوی حرفه‌ای و از هنرت پول درآری و بکن شکر شب و روز اگر سالمی و نیستی افسرده و چلغوز. برو پیش دو سه تا آدم دلسوز و کمی حرفه بیاموز که آخر همه عالم و آدم، مثلاً محسن و یونس، غزل و لاله و نرگس که نباید بشود دکتر و قاضی و مهندس. برو بابا!

روز اول مدرسه هرچی گریه می‌کردم و مادرم رو صدامی‌زد، همه مسخره می‌کردن. البته فکر کنم دبیرستانی بودنم تو این موضوع بی‌تأثیر نبود.

بابام صدا کرد برم نون بخرم. گفتم دارم اتک می‌زنم، خودت برو. هیچی دیگه الان زیر تختم. بابام داره اتک می‌زنه!

مهرداد حسین زاده

جیک جیک مستون

از یادداشتهای یک محقق جوان فضایی!

علی زراندوز

امروز دوستان زمینی‌ام پیشنهاد دادند به جایی برویم که آدم‌ها (درواقع بچه‌های آدم‌ها!) در آنجا تفریح می‌کنند و خوش می‌گذرانند. اسمش شهر بازی است. برعکس بقیه شهرهایی که روی زمین دیدم، در اینجا نه ترافیک هست، نه ازدحام آدم‌های اخمو و نه دود ماشین‌ها. همه در حال بازی کردن و خوراکی خوردن هستند.

دوست زمینی‌ام برایم توضیح داد که آدم‌ها پول می‌دهند تا از وسایل شهر بازی استفاده کنند. اولین وسیله‌ای که سوارش شدیم، قطار تونل وحشت بود. واقعاً نمی‌فهمم این آدم‌ها چطور موجوداتی هستند؟! تمام موجوداتی که من در کهکشان‌ها می‌شناسم، حاضرند هر چه دارند بدهند تا در جایی تنگ و تاریک و نمناک با روح یا زامبی روبه‌رو نشوند. ولی آدم‌ها پول می‌دهند که با آن‌ها روبه‌رو شوند و با خوش‌حالی، از ترس بیهوش شوند!

هنوز در شوک تونل وحشت بودم که دوستانم برایم بلیت یک تاب دایره‌ای شکل را گرفتند. من آدم فضایی ساده، اولش فکر کردم این یک تاب معمولی است. ولی وقتی سوار آن شدیم، چنان با سرعت چرخید که پلاسمای خونمان از مواد معدنی آن جدا شد! راستش ما در سیاره‌مان از این روش برای شکنجه دشمنان استفاده می‌کنیم. تازه پولی هم از آن‌ها نمی‌گیریم!

می‌خواستم از آن جای وحشتناک فرار کنم که یکی از دوستانم گفت: «حیف نیست تا اینجا اومدی، ولی کشتی فضایی سوار نشی؟» با شنیدن اسم کشتی فضایی خیلی خوش‌حال شدم که بالاخره می‌توانم با یک وسیله بازی فضایی



تصویرگر: سام سلماسی

تفریح کنم! اما چشمتان روز بد نبیند! این کشتی طوری پیچ و تاب خورد که من در سفینه‌ام هنگام عبور از سیاه‌چاله‌های فضایی، پیچ و تاب نخورده بودم. کم‌کم داشت مزه‌ساندویچی که ۲۰۰ سال نوری آن‌طرفتر در سیاره‌مان خورده بودم، می‌آمد توی دهانم که کشتی فضایی نگه داشت. من رنگ پریده پیاده شدم و در حالی که صدای دختر بچه‌ای در گوشم بود، از آنجا فرار کردم. این دختر بچه در کشتی فضایی کنار ما نشسته بود و تمام مدت با خوش‌حالی دست می‌زد. موقع پیاده شدن هم صندلی کشتی را چسبیده بود و با گریه می‌گفت: «من نمی‌آم پایین!... این دفعه سرعتش خیلی کم بود بابا!»

😊 ناظممون گفت: نفری ۵۰ تومان برای کمک به مدرسه بیارید. البته اجباری نیست، ولی هرکی می‌خواد نیاره، از فردا نیاد مدرسه!

😊 امروز به کلاس فوق برنامه مهم داشتیم، ولی هیچ چی ازش نفهمیدم. فکر کنم دلیل اصلیش این بود که توی خونه خواب بودم.



تصویرگر: سام سلمانی

آه اگر این برف دل گرم کند

مهدی استاد احمد

برف می بارد زمستان بی امان
ای فدای آسمان مهربان
می شوم پیش معلم روسفید
چون ببارد برف قبل از امتحان

درس می خواندم من و حرفی نبود
درس خواندن غصه ژرفی نبود
می گرفتم بیست صد درصد اگر
صبح روز امتحان برفی نبود

اشتهای مورچه نرم کند
شرم قرقی غرق آزر مم کند
شعرهایم سرد و بی معنی شده
کاش می شد برف دل گرم کند

دبۀ تاریخ / محاصره اصفهان

عبدالله مقدمی

اینکه یکی از قندهار بگوید و برای تظلم خواهی از یک شاه، آن هم شاه سلطان حسین صفوی، خودش را برساند به اصفهان، همین حالا هم همت بزرگی می خواهد، چه برسد به آن موقعی که نه شاسی بلند دوکابینه بود و نه هواپیمای شخصی! محمود قندهاری این کار را کرد که البته ای کاش نمی کرد! در اصفهان رفت سراغ داروغه. داروغه از او پولی گرفت و او را برد پیش سردار وغه. سردار وغه پول چایی اش را گرفت و او را پیش نگهبان قصر برد. نگهبان پول شیرینی اش را گرفت و محمود را نزد حاجب برد. حاجب هزینه اش را گرفت و بردش خدمت... خلاصه وقتی پول محمود تمام شد، صاحبان دیوان گفتند: مرد ناحسابی تو از آن سر دنیا (توجه کنید آن وقت ها آن سر دنیا قندهار بود، ولی این سر دنیا می توانست هر جایی باشد) آمده ای که زیرآب حاکم را بزنی؟ قبل از این که تو بزنی ما می زنیمت. و آن ها او را زدند! محمود شاکی شد! پس برگشت به قندهار و زیرآب شاه را پیش مردم زد. بعد لشکری جمع کرد و به کرمان حمله کرد. حالا چرا به کرمان؟ خدا عالم است! کرمان که تصرف شد، رفت سراغ نصف جهان. هیچی دیگه! در نهایت شاه سلطان حسین صفوی که هر چه شاه عباس و شاه اسماعیل برای خاندان صفوی آبرو جمع کرده بودند، به باد فنا داده بود، با حمله محمود افغان به باد فنا رفت.

باعث و بانی عصریخ بندان، باباها بودن. فقط اون موقع تمرکزشون به جای کولر روی بخاری بوده.

«مینون ها» روز دوران کودکی ما الهام گرفتن؛ وقتی که از کل هیکل مون فقط چشم هامون از بین کلی کلاه و شال گردن و لباس پشمی بیرون بود.

حامد تأملی

جیک میک مستون





«رشدنامه»! (منظومه دنباله‌دار) سعید سلیمان پور ارومی

قسمت چهارم

در کودکی رشید و عجایب آن!



پی‌نوشت:

۱. مشکین کالاه: کاکل سیاه!
۲. نیارستی: نمی‌توانست (از مصدر «نیارستن»)
۳. قلمدوش کردن: کسی را روی شانه سوار کردن!
۴. خیره: گستاخ
۵. دو تا «خیره» دیگه: اینجا دیگر به معنی بیپوده‌اند هر دو!
۶. به قافیه‌هایش گیر ندهید ها! رشید در ۱۰ سالگی که عروض و قافیه پاس نکرده!
۷. برنکرده: بالا نبرده

ادامه دارد...

شنیدم از ابو ریپورت رازی
به نقل از شیخ آدمین مجازی
که چون این کودک مشکین کُلاه^۱
رشید آقای قصه شد سه‌ساله
نه یارستی^۲ کشد مامش در آغوش!
نه بابایش کند او را قلمدوش^۳!
پدر گفتا: عجب زین قامت و قد!
ندیدم کودکی این‌گونه ممتد!
چو این شمشاد ما را سال شد هفت
به سوی مدرسه شادان همی‌رفت
به درس و مشق بود او را علاقه
نبودش درس چون اعمال شاقه!
ز دست بچه‌ها اما دلش پُر
که می‌کردند قدش را تمسخر
یکی از روزها با چشم گریان
برای شکوه آمد نزد مامان
که اژدر گفته: «قدت چون چناره!
تویی الحق دراز بی‌قواره!»
بکن فردا سحر عزم دبستان
بیا و داد من زین خیره^۴ بستان!

مدرسه خانه دوم ماست، شهر هم که خانه ماست، پس چه اصراریه زیرشلواری رو عوض کنیم؟

صبح وقت نکردم موهام رو شونه کنم و همون طوری درب و داغون رفتم مدرسه. کلی از بچه‌ها التماس کردن که اسم مدل مو و آدرس سلمونیم رو بدم؛ ناز کردم ندادم!

نبرد رستم و دیو آلودگی

عباس احمدی تصویرگر: امیرحسین داودی

به خود آمد و گفت: هان این چه بود؟
که چون ازدها پر دخان بود و دود؟
سپس پیر دانا زبان باز کرد
به درد دل این گونه آغاز کرد:
ببین در جوانی شدم من علیل
ز بنزین و مازوت و از گازوئیل
نه تنها هوا بلکه در آب شرب
تجمع نموده همی روی و شرب

به نام خداوند ماه و سپهر
خداوند خرداد و آبان و مهر
یکی از بزرگان اهل ادب
حکایت نموده‌ست از **مش رجب**
که یک روز، رستم، یل سیستان
بشد راهی ملک مازندران
به قصد مجازات **اکوان دیو**
زره کرد اندر تنش آن خدیو
خلاصه به نزدیک طهران رسید
ولی جز سیاهی به چشمش ندید
در آن دشت دید آن یل شیرگیر
به زیر درختی یکی مرد پیر
پرسید از وی که: اینجاست «ری»؟
جوابش بداد او که آری، اوکی!
به خود گفت: کی این ری این گونه بود؟
همان شهر زیبا، کی این گونه بود؟
نشانی چرا از دماوند نیست
در آن کوه ضحاک در بند نیست؟
به ناگه یکی خاور دودزا
بگازید و شد تیره چون شب، هوا
به آبی بشد دودش اندر گلو
به سوراخ گوش و دماغش فرو
نه تنها تهمتن که بیچاره رخس
ز سرفه به روی زمین گشت پخش!





از این شهر کوچید حتی کلاغ
نینداخت جفتک ز سستی، الاغ
زمستان که سرد است و ساکن هوا
مکافات گردد فزون بهر ما
شروع بلایای وارونگی است
تنفس در این ورطه، دیوونگی است!
شد از خودروی زشت و فرسوده، پُر
ز مه‌دود و سولفور و از دوده، پُر
چو یک گاز شوfer به نیشان دهد
و حالی اساسی به انسان دهد
شش و نای او می‌شود تار و مار
«دگر عضوها را نماند قرار»
فراوان به جوب! اندرون موش‌ها
بریدند از مردمان گوش‌ها
بسی دود خوردم در این سال سی
شده صورتم مثل یک واکسی!
کنون ای جهان‌پهلوان زلال
نبرد دد و دیو را بی‌خیال
بیا و در اینجا درختی بکار
که آلودگی را نماید مهار
بجنگیم با دیو آلودگی
که بینیم خود روی آسودگی

بگو تا کجا باشد این نابکار
که تا من برآرم از ایشان دمار
تو با گرز و شمشیر و ببر بیان
نباشی هم‌اورد گاز متان
از این گاز سوراخ گردید اُزن
همان لایه خوب، از بیخ و بُن
گذر کرد از آن ماوراء بنفش
بزد بر سر خلق چون لنگه کفش!
تو را یاری گاز SO₂ نیست
تو را چاره از زهر NO₂ چیست؟
از این‌هاست باران اسیدی شده
چنین موجب ناامیدی شده

دی اکسید کربن چو افزون شدی
دل مردم نیک از آن خون شدی
که این گاز یک گاز گلخانه‌ای است
یکی گاز مسموم و دیوانه‌ای است
از این گاز جو زمین گرم شد
دل برف و یخ زین مخن نرم شد
نحیف آمده جسم قطب جنوب
نموده‌ست خورشید عمرش، غروب
«به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ»
شد از فرط آلودگی گیج و منگ
مونوکسید کربن از آن بدتر است
که با آن تنفس به کل ایتر است
بغیرد رستم: که ای مردنی
کجایند گازان! اهریمنی
به من پندهای قدیمی مده
پدرجان به من درس شیمی مده!



شوخی فیزیکی - خم شو رد شو (مسیر نور) - مهدی فرج‌اللهی

وقتی دو پرتو موازی نور به يك عدسی هم گرا می‌رسند، در يك نقطه با مهم ملاقات می‌کنند. به قول خودمان:

به دور از حساب و کتاب ریاضی ... به هم می‌رسند آن دو خط موازی که می‌بینیم خیلی هم بی‌حساب و کتاب نیست و نشان‌دهنده تسلط شاعر بر علم فیزیک است. اما به طور کلی مسیری که نور طی می‌کند يك خط کاملاً مستقیم است. یعنی يك دسته موازی از پرتوهای نور همین طور مستقیم می‌روند تا در افق محو شوند و در طول مسیر هم می‌گویند: «هیچکی مثل من نمی‌تونه مسیر مستقیم رو طی کنه!».

اما این ماجرا تا قبل از جناب انیشتین این طور بود. بعد از آن فهمیدیم که وقتی نور به جرم بزرگی می‌رسد، خم می‌شود و به جرم بزرگ عرض ادب می‌کند و پس از آن به مسیر خود ادامه می‌دهد.

در واقع نور با این حرکت به ما یاد می‌دهد که باید به بزرگترمان احترام بگذاریم و در زندگی انعطاف پذیر باشیم. به زبان ساده‌تر:



$$G_{\mu\nu} + \Lambda g_{\mu\nu} = \frac{8\pi G}{c^4} T_{\mu\nu}$$

قللای به نام بیژن ۳

سلسله جبال «زاگرس»، شامل رشته‌کوه‌های متعددی است که رشته‌کوه «دنا» یکی از آنهاست این رشته‌کوه، بسیار طولانی و پرفسعت است، به گونه‌ای که بخشی از آن در استان کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد. بخشی در استان اصفهان و بخشی هم در استان فارس.

در این رشته‌کوه عظیم که ده‌ها کیلومتر درازای آن است، کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده‌ای قرار دارد که برخی از آنها ارتفاعی بیش از ۴۰۰۰ متر دارند.

از میان قلل‌های دنا، یکی از آنها که شهرت بیشتری دارد، قله «قاج مستان» یا «بیژن ۳» است. در دل این کوه عظیم، دره‌ای وجود دارد به نام «دره مستان» یا «قاج مستان»

قله قاج مستان در میان کوهنوردان حرفه‌ای شهرت زیادی دارد و عده زیادی برای فتح آن، به شهرستان دنا می‌روند.

مسعود جوادیان



روشن عکس

موضوع

«مدرسه، خانه دوم»

- فضای مدرسه (معماری، کتابخانه، بوفه، نمازخانه، حیاط، آب خوری، آزمایشگاه، اتاق بهداشت، گرافیک محیطی، دفتر معلمان، کلاس درس و ...)
- انواع مدارس (هوشمند، ماندگار، چند پایه، روستایی، عشایری و شهری)
- برنامه های مدرسه (صبح گاه، پرچم، کتاب خوانی، زنگ تفریح، جشن ها، مناسبت های مذهبی، راهپیمایی، آغاز سال تحصیلی، نمایشگاه ها، آموزش در کلاس، دوستی ها و قهر ها، فعالیت های یاددهی و یادگیری، شورای دانش آموزی، شورای معلمان، جلسات اولیا و مربیان و ...)
- برنامه های جنبی (سرویس مدارس، در راه مدرسه، گردش علمی، اردو، نماز و ...)

بخش «ویژه»

- پوشش ها و بازیهای محلی (به ویژه استان های مرزی)
- شعار سال: (اقتصاد مقاومتی، تولید - اشتغال)
- پرسش مهر سال: (چگونه باید در محیط مدرسه تحمل و احترام به افکار دیگران و اخلاق و ادب را تمرین کنیم؟)

بخش دانش آموزی با موضوع «آزاد»

- این بخش با «موضوع آزاد» به دانش آموزان ۱۳ تا ۱۸ ساله تعلق دارد.

گاه شمار

- آخرین مهلت ارسال آثار: ۳۱ تیرماه ۱۳۹۷
- انتخاب و داوری آثار: مردادماه ۱۳۹۷
- افتتاح نمایشگاه و اهدای جوایز: مهرماه ۱۳۹۷

امتیازها

- عکس های برگزیده به صورت نمایشگاهی در معرض دید عموم قرار خواهد گرفت.
- به هر یک از آثار راه یافته به نمایشگاه، حق التالیف پرداخت خواهد شد.
- برای عکاسانی که آثارشان به نمایشگاه راه یابد، گواهی شرکت در نمایشگاه صادر می شود.

مقررات جشنواره

- ۱ شرکت همه عکاسان در این جشنواره، آزاد است.
- ۲ آثار ارسالی فقط به صورت «تک عکس» پذیرفته می شود و هر عکاس می تواند با ارسال ۵ عکس در هر یک از موضوع ها (جمعاً ۱۰ عکس) در جشنواره شرکت کند.
- ۳ دانش آموزان می توانند حداکثر ۷ عکس با موضوع آزاد ارسال کنند.
- ۴ آثار باید با حجم کمتر از ۴۰۰ کیلوبایت بر روی وبگاه جشنواره به نشانی: www.rosdhdmag.ir بارگذاری شوند.
- ۵ در صورت راه یابی عکس به نمایشگاه، ارسال عکس با اندازه اصلی ضروری است.
- ۶ ضروری است هر عکاس نام، نام خانوادگی، شماره تماس، نشانی محل سکونت، کد ملی، پست الکترونیکی، عنوان عکس، محل و تاریخ عکاسی هر عکس را به طور کامل مطابق با برگه فراخوان تکمیل و به همراه آثار ارسال کند.
- ۷ اصلاح رنگ، کنتراست، تیرگی و روشنی، کراپ در عکس ها در حدی که اصالت عکس را تغییر ندهد، قابل قبول است.
- ۸ ارسال اثر توسط عکاس و شرکت در جشنواره، به منزله اعلام مالکیت معنوی عکس هاست. در صورت اثبات خلاف این امر در هر مرحله ای، عواقب حقوقی و جزایی آن به عهده شرکت کننده است.
- ۹ از عکس های راه یافته به جشنواره، با ذکر نام عکاس در نشریات رشد، وابسته به دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی استفاده خواهد شد.

جوایز برگزیدگان

مدرسه؛ خانه دوم

- نفر اول: لوح تقدیر، تندیس جشنواره و جایزه نقدی؛
- نفر دوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی؛
- نفر سوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی.

بخش ویژه

- نفر اول: لوح تقدیر، تندیس جشنواره و جایزه نقدی؛
- نفر دوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی؛
- نفر سوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی.

بخش دانش آموزی

- در این بخش به ۵ نفر جایزه نقدی اهدا خواهد شد.